

An intertextual study of the historical geography of the event location of Siavash's passage through the fire

Mahmoud Ashaari^{*}, Mohammad Hossein Salehi^{}**

Abstract

Shahnameh is one of the most important epic poems in the world. The story of Siavash and his passage through the fire is one of the most attractive stories in Ferdowsi's Shahnameh. Despite extensive research on the Shahnameh, little research has been conducted on its historical geography in the contemporary period. The purpose of this research is to identify the event location of Siavash passage through the fire from the perspective of historical geography. The main question of the research is where is the location of Siavash's passage through the fire according to written documents? The research methodology in this research is descriptive-analytical with a comparative approach and the information collection method is the literature review. The statistical population of the research has been selected based on written sources using qualitative content analysis method from written historical, geographical, and literary sources. During the field visit, the correct geography has been selected, analyzed, and investigated among the introduced locations in order to measure its accuracy in terms of written sources. Finally, by comparing this particular location with ancient historical sources, its accuracy and precision was tested to introduce the location of Siavash's passage through the fire as accurately as possible based on written and complementary sources. The results of the research have provided an accurate geography of Siavash's passage through the fire based on

* Faculty member of science and arts university , yazd , iran (Corresponding Author),
Mahmoud.ashari@gmail.com

** masters student in art research, science and arts university, yazd, iran, yazdchto@gmail.com

Date received: 2022/06/13, Date of acceptance: 2022/08/02



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

۲ جستارهای تاریخی، سال ۱۳، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱

written sources that are in complete consistency with historical, geographical, literary, and archaeological sources.

Keywords: Shahnameh, Siavash, passage through the fire

مطالعه بینامتنی جغرافیای تاریخی مکان رویداد گذر سیاوش از آتش

محمود اشعاری*

محمدحسین صالحی**

چکیده

شاهنامه یکی از مهم‌ترین سروده‌های حماسی جهان است. داستان سیاوش و گذر او از آتش یکی از زیباترین داستان‌های شاهنامه فردوسی است. در دوران معاصر با وجود پژوهش‌های گسترده در خصوص شاهنامه، پژوهش‌های اندکی در زمینه جغرافیای تاریخی آن صورت گرفته است. هدف از انجام این پژوهش شناسایی مکان رویداد گذر سیاوش از آتش از منظر جغرافیای تاریخی است. سؤال اساسی این پژوهش آن است که مکان گذر سیاوش از آتش بر طبق اسناد و مدارک مکتوب کجا قرار دارد؟ روش تحقیق در این پژوهش، توصیفی - تحلیلی، با رویکرد تطبیقی است و روش جمع‌آوری اطلاعات، کتابخانه‌ای و میدانی است. جامعه آماری این پژوهش بر اساس منابع مکتوب با استفاده از روش تجزیه و تحلیل محتوای کیفی از منابع مکتوب تاریخی، جغرافیای و ادبی، انتخاب شده است. با بازدید میدانی، جغرافیای صحیح از میان مکان‌های معرفی شده، انتخاب و مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است تا درستی آن از نظر منابع مکتوب سنجیده شود. در نهایت با مقایسه این مکان خاص با منابع کهن تاریخی، میزان دقت و صحت آن به بوتۀ آزمایش گذاشته شده تا هرچه دقیق‌تر محل احتمالی گذر سیاوش از آتش بر اساس منابع مکتوب و

* عضو هیئت علمی دانشگاه علم و هنر یزد (نویسنده مسئول)، Mahmoud.ashari@gmail.com

** دانشجوی ارشد در رشته پژوهش هنر، دانشگاه علم و هنر یزد، yazdchto@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۳/۲۳، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۵/۲



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

مکمل معرفی گردد. نتایج حاصل از این پژوهش، جغرافیای دقیقی از محل احتمالی گذر سیاوش از آتش را براساس منابع مکتوب ارائه داده است که با منابع تاریخی و جغرافیایی و ادبی و باستان‌شناسی هم‌خوانی و هماهنگی دارد.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، سیاوش، گذر از آتش

۱. مقدمه

شاهنامه اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، یکی از بزرگ‌ترین و برجسته‌ترین سروده‌های حماسی جهان است. موضوع این شاهکار ادبی، تاریخ ایران از آغاز تا حمله اعراب است. این اثر جاودانه همواره مورد توجه جهانیان، به‌ویژه فارسی‌زبانان بوده است. اصل و بنیان سرایش شاهنامه فردوسی مانند بسیاری از کتاب‌های تاریخی ایرانی دیگر، بر اساس اسناد تاریخی ایرانی بوده و فردوسی با رعایت امانت‌داری این مطالب را به‌صورت شعر بیان کرده است. فردوسی یکی از تواناترین و خوش‌قریحه‌ترین افراد در سرودن شعر فارسی بوده است؛ بنابراین جنبه‌های زیبایی شعری و استفاده از کلمات فارسی فاخر و بسیاری دلایل دیگر موجب گردید در گذر زمان شاهنامه او نسبت به دیگر آثار هم‌مضمون در بین مردم شهرت و ماندگاری بیشتری پیدا کند و دیگر آثار تاریخی را به حاشیه براند.^۱ در طول هزاره‌ای که از سرودن شاهنامه می‌گذرد، قریحه بی‌نظیر و توانایی بی‌همتای فردوسی در بیان مضامین تاریخی بر درک عوام نسبت به شاهنامه نیز اثر گذاشته است. پژوهشگران در دوره معاصر، بیشتر به مضامین شعری و ادبی شاهنامه و بسیار اندک به جنبه‌های تاریخی آن توجه کرده‌اند. این در حالی است که شاهنامه فردوسی تا یک قرن پیش از این، اساسی‌ترین کتاب تاریخ ایران در نظر مردم ایران بوده است. گفتنی است یکی از دلایل اصلی بی‌توجهی به جنبه‌های تاریخی شاهنامه در سده اخیر، سیل ترجمه و چاپ کتاب‌های تاریخ غربی است که بر حافظه تاریخی مردم ایران تأثیر گذاشته و متأسفانه با فرنگی‌مآبی و ستایش تاریخ‌های غربی از سوی پژوهشگران و منتقدان ایرانی در اذهان مردم ایران، این کتاب‌ها به‌عنوان تنها منابع تاریخی قابل‌اعتماد شناخته می‌شوند و شاهنامه فردوسی و دیگر کتاب‌های تاریخی ایرانی به درجه منابع داستانی و قصه‌های اسطوره‌ای و فاقد ارزش تاریخی واقعی نزول یافته‌اند؛ بنابراین ضرورت دارد پژوهش‌های گسترده‌ای در خصوص بررسی تطبیقی و تحلیلی تاریخ در شاهنامه فردوسی صورت گیرد. از جمله معروف‌ترین

پژوهشگرانی که در سده اخیر به بررسی و مطالعه شاهنامه پرداخته‌اند می‌توان از: ژول مول، تئودور نولدکه، سید حسن تقی‌زاده، هانری ماسه، فریتز ولف، ملک‌الشعرا بهار، محمد قزوینی، مجتبی مینوی، محمدامین ریاحی، محمدعلی اسلامی ندوشن، شاهرخ مسکوب، فریدون جنیدی و میرجلال‌الدین کزازی نام برد. تمامی این پژوهشگران در مورد اینکه فردوسی از روی منابع تاریخی و با رعایت اصول امانت‌داری شاهنامه را سروده است، اتفاق نظر دارند. گفتنی است این منابع تاریخی، تنها در اختیار فردوسی نبوده و تاریخ‌نویسان متعددی با استفاده از آنها، کتاب‌های تاریخی مختلفی را به نثر یا نظم نگاشته‌اند، از جمله: شاهنامه ابومنصوری، شاهنامه ابوالمؤید بلخی، تاریخ طبری، شاهنامه ثعالی، گرشاسب‌نامه، تاریخ سیستان، اخبار نریمان، عجایب‌البلدان، قابوس‌نامه و محققان در دوره معاصر در بیشتر پژوهش‌های مربوط به شاهنامه به جنبه‌های ادبی شعر فردوسی توجه کرده و همواره از موضع جغرافیای تاریخی شاهنامه غافل مانده‌اند. در پژوهش‌های اندکی هم که درباره این موضوع انجام شده، پژوهشگران تنها به کلیت جغرافیای تاریخی شاهنامه پرداخته و کمتر به جغرافیای تاریخی یک داستان یا مکان رویداد خاص توجه کرده‌اند.

داستان سیاوش و گذر او از آتش یکی از مهم‌ترین داستان‌های شاهنامه فردوسی است و در منابع تاریخی و جغرافیایی بسیاری بدان اشاره شده است. در این پژوهش به بررسی جغرافیای تاریخی و مکان این رویداد می‌پردازیم. شاهنامه فردوسی مبنای اصلی این پژوهش است، ولی دیگر منابع تاریخی ایرانی، کتاب‌های جغرافیای تاریخی و سفرنامه‌های ایرانی و خارجی نیز که مربوط به موضوع پژوهش هستند، مورد بررسی قرار می‌گیرند. هدف نگارنده این است که به پاسخی دقیق‌تر در مورد قلمرو و محل احتمالی رویداد گذر سیاوش از آتش از منظر جغرافیای سیاسی برسیم. سؤال اصلی این پژوهش این است: مکان احتمالی گذر سیاوش از آتش بر طبق اسناد و مدارک مکتوب و مکمل در کجا قرار دارد؟

این پژوهش با تمرکز بر جغرافیای تاریخی واقعه گذر سیاوش از آتش در شاهنامه و برای نخستین مرتبه انجام شده است که نتیجه آن ضمن معرفی بخشی از جغرافیای شاهنامه و محل احتمالی رویداد محل گذر سیاوش از آتش، بر شناخت بهتر از وجه تاریخی شاهنامه تأثیر خواهد داشت. همچنین موجب شناخت، معرفی و درک بهتر و عمیق‌تر از پیشینه تاریخی شاهنامه و سرزمین ایران خواهد شد. توجه به این موارد ضرورت و اهمیت این تحقیق را روشن می‌سازد.

۲. روش تحقیق

پژوهش پیش روی به صورت توصیفی - تحلیلی با رویکرد تطبیقی انجام شده و شیوه گردآوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای و میدانی است. جمع‌آوری اطلاعات کتابخانه‌ای اولین روش تحقیق در خصوص محل گذر سیاوش از آتش است، زیرا بسیاری از کتاب‌های ادبی، تاریخی و جغرافیایی و حتی سفرنامه‌ها به موضوع داستان سیاوش، از شاهنامه فردوسی پرداخته‌اند. نگارنده در این پژوهش کوشیده است مطالب تمامی منابع در مورد گذر سیاوش از آتش را بررسی و جغرافیایی صحیح این واقعه را مشخص کند. سپس جغرافیای محل احتمالی مورد نظر را بر پایه اسناد مکمل مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. همچنین با توجه به این موضوع که تعداد بسیاری از منابع مورد ذکر به زبان عربی هستند و نویسنده آنها در مواردی نام‌ها و کلمات فارسی را صحیح بیان نکرده یا مرتکب اشتباه در بیان نام‌ها شده، تلاش کرده است تا این اشتباهات را با بیان دلیل تصحیح کند. در این پژوهش با توجه به اینکه در بخشی از منابع، نام‌گذاری‌ها و تعمیم این داستان با اعتقادات دینی و مذهبی اسلامی و یهودی پیوند خورده، این‌گونه مطالب با بیان دلیل و برهان مورد بررسی قرار گرفته‌اند تا علت این نام‌گذاری‌ها بیان شود و در نتیجه اطلاعات جمع‌آوری شده ساختار و مفهوم یکپارچه و منطقی بیابد، اختلاف نظرها رفع و اتفاق نظر حاصل و ارتباط آن با موضوع پژوهش مشخص گردد. در ادامه منابع کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده از نظر بیان جغرافیایی مورد سنجش قرار گرفته و با توجه به مطالب حاصل از پژوهش‌های کتابخانه‌ای، جغرافیای اطلاعات مذکور با روش تحقیق میدانی به‌بوتۀ آزمایش گذاشته شده و نگارنده با مراجعه به این مکان‌ها، صحت، عدم صحت یا اختلاف‌ها و اشتباهات اسناد کتابخانه‌ای را مورد بررسی قرار داده است.

۳. پیشینه تحقیق

شاهنامه فردوسی در طول هزاره‌ای که از سرودن آن می‌گذرد، همواره مورد توجه پژوهشگران ایرانی و خارجی بوده است. در دوران معاصر پژوهشگران بسیاری، از جمله نام‌آوران فرهنگ و ادب ایران، به تحقیق و تفحص در مورد شاهنامه پرداخته‌اند. اغلب این پژوهشگران در آثارشان بر مباحث زبان‌شناختی، ادبی، معناشناسی، جامعه‌شناسی و موضوع‌های مختلف ادبیات فارسی در شاهنامه فردوسی تأکید داشته‌اند و به مباحث

مطالعه بینامتنی جغرافیای تاریخی ... (محمود اشعاری و محمدحسین صالحی) ۷

تاریخ‌شناسی و جغرافیای تاریخی کمتر توجه شده است. اگر هم در مواردی به بحث جغرافیای تاریخی داستانی از شاهنامه پرداخته شده، در حد کلی‌گویی در زمینه مسائل اصلی و اساسی بوده است. به صورت کلی منابع مکتوبی را که به جغرافیای موضوع پژوهش پیش رو پرداخته‌اند، می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف. منابعی که به جغرافیای تاریخی شاهنامه پرداخته‌اند. این منابع به دو بخش تقسیم می‌شوند.

اول: منابعی که به صورت مستقیم به جغرافیای شاهنامه پرداخته‌اند.

در زمینه جغرافیای کلی شاهنامه فردوسی تاکنون دو کتاب تألیف شده است. یکی کتاب فرهنگ جغرافیای تاریخی شاهنامه فردوسی، اثر سید مهدی سیدی فرخند. این کتاب که در ۱۳۹۹ ش منتشر شد، فرهنگ واژگان شاهنامه است و در مورد اتفاق‌ها و مکان رویدادهای شاهنامه اطلاعاتی ارائه نمی‌کند. کتاب دیگر جغرافیای شاهنامه از کیومرث تا کیخسرو، اثر حانیه بیرمی است که در ۱۳۸۹ ش به چاپ رسید. در این کتاب تنها به کلیت جغرافیای شاهنامه مانند نام شهرها پرداخته شده و در مورد داستان‌های شاهنامه و مکان رویدادهای آن مطلبی نیامده است. گفتنی است که دامنه اطلاعات هر دو کتاب تنها به شاهنامه فردوسی خلاصه می‌شود و به تطبیق آن با منابع دیگر نمی‌پردازد. خاستگاه سیاوش، نوشته محمدحسین صالحی از معدود کتاب‌هایی است که در سال‌های اخیر به مطالعه جغرافیای تاریخی یکی از داستان‌های شاهنامه پرداخته است. این کتاب در ۱۳۹۳ ش منتشر شد. نویسنده در این کتاب جغرافیای تاریخی داستان فرود، پسر سیاوش، را بررسی کرده است.

دوم: منابعی که به صورت غیرمستقیم به جغرافیای شاهنامه پرداخته‌اند.

از پژوهشگرانی که در کتاب‌ها و مقاله‌های خود به صورت غیرمستقیم به مطالعه جغرافیای شاهنامه فردوسی پرداخته‌اند، باید از فریدون جنیدی نام برد. او در دو کتاب زندگی و مهاجرت آریائیان بر پایه گفتارهای ایرانی و داستان ایران بر بنیاد گفتارهای ایرانی به بخش‌هایی از جغرافیای شاهنامه فردوسی، یعنی ابتدایی شاهنامه پرداخته است. در واقع مؤلف در این دو کتاب تمام شاهنامه را مورد بررسی قرار نداده است.

ب. منابعی که به جغرافیای تاریخی داستان گذر سیاوش از آتش پرداخته‌اند.

در این خصوص تاکنون پژوهش دقیقی صورت نگرفته است، اما بسیاری از نویسندگان، سفرنامه‌نویسان، جغرافی‌دانان و مستشرقین، در تألیفات خود درباره این موضوع به صورت

گذرا صحبت کرده‌اند. معروف‌ترین این آثار عبارت‌اند از: مقاله «سیر و سفری کوتاه در ابرقو»، نوشته پرویز ورجاوند، مجله بررسی‌های تاریخی، ۱۳۵۲، ش ۷۳؛ آثارالبلاد و اخبارالعباد، اثر زکریا بن محمد بن محمود قزوینی، ۱۳۷۳، انتشارات امیرکبیر؛ معجم‌البلدان، شهاب‌الدین ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی، ۱۳۸۰، سازمان میراث فرهنگی کشور؛ جغرافیای حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله (یا نورالله) بن لطف‌الله بن عبدالرشید، ۱۳۷۵، میراث مکتوب؛ هفت اقلیم، امین احمد رازی، ۱۳۷۸، انتشارات صداوسیما جمهوری اسلامی ایران سروش؛ خزائن، احمد بن محمد مهدی فاضل نراقی، ۱۳۸۰، مؤسسه انتشارات قیام؛ مرآة‌البلدان، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، دانشگاه تهران؛ فارس‌نامه نصری، حاج حسن خان حسینی طیب فسایی، ۱۳۸۲، امیرکبیر؛ ایران در گذشته و حال، آبراهام والتاین ویلیامز جکسون، ۱۳۵۲، انتشارات خوارزمی؛ یادگارهای یزد، ایرج افشار، ۱۳۷۴، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و خانه کتاب یزد؛ اقلیم پارس، محمدتقی مصطفوی، ۱۳۴۳، نشر اشارت؛ تاریخ و جغرافیای شهرستان آباد، سید عبدالرحیم شریف، ۱۳۴۵، چاپخانه موسوی؛ اصحاب رس، حبیب‌الله فضائی، ۱۳۶۰، میثم تمار؛ کتاب‌های جنگل مولی، نوشته سید محمدحسین خاتون‌آبادی، ۱۳۱۳ و العالم و التمدن، ۱۳۱۶، چاپ نشده.

۴. مبانی نظری پژوهش

داستان سیاوش و گذر او از آتش یکی از زیباترین و تأثیرگذارترین داستان‌های کهن ایرانی است که به‌مانند دیگر داستان‌های کهن تاریخ ایران در شاهنامه فردوسی نیز ذکر شده و با کلام بدیع فردوسی جاودانه گشته است. داستان سیاوش در دوران پادشاهی کیکاووس‌شاه، از پادشاهان سلسله کیانی، رخ می‌دهد. این داستان بر دیگر داستان‌های شاهنامه بسیار تأثیرگذار بوده است، به‌خصوص که در دوران پادشاهی کیخسرو، فرزند سیاوش، سلسله‌ای از جنگ‌های بسیار مهم برای خون‌خواهی سیاوش رخ می‌دهد. آنچه از داستان سیاوش در این مقاله برای ما اهمیت دارد، داستان گذر سیاوش از آتش است. وقتی سودابه، همسر کیکاووس‌شاه و نامادری سیاوش، دلدادۀ او می‌گردد و با هر ترفندی در پی آن است که سیاوش را به مشکوی شاه بکشاند تا از او کام دل بگیرد، سیاوش نمی‌پذیرد و این کار موجب خشم و نفرت سودابه می‌شود؛ تا جایی که برای انتقام، به سیاوش تهمت تجاوز می‌زند. وقتی کی‌کاووس‌شاه در جریان این موضوع قرار می‌گیرد، نمی‌تواند بین این دو

داوری کند و با موبدان مشورت می‌کند. عاقبت تصمیم بر آن می‌شود که یکی از این دو باید با آتش مورد آزمایش قرار گیرد. سیاوش که از بی‌گناهی خود اطمینان دارد، آزمایش با آتش را می‌پذیرد. شاه دستور می‌دهد صد کاروان شتر سرخ‌موی از دشت هیزم بیاورند و دو کوه هیزم گردآورند. مردمان بسیاری از سرتاسر ایران برای تماشا می‌آیند. پادشاه دستور می‌دهد تا موبد موبدان بر چوب‌ها نفت سیاه بریزد و دویست مرد آتش‌افروز، آن را روشن کنند. زمین روشن‌تر از آسمان می‌شود. سیاوش درحالی‌که به رسم کفن، جامه‌ای سفید پوشیده، بر روی خود کافور می‌زدند، بر اسبی سیاه و بادپای به سوی آتش می‌رود و به سلامت از آن عبور می‌کند.

در رابطه با این بخش از داستان سیاوش که با نام «گذر سیاوش از آتش» معروف است با سه دسته منابع روبه‌رو هستیم: منابع تاریخی؛ منابع ادبی؛ منابع جغرافیایی و سفرنامه. با وجود منابع بسیار زیاد در خصوص داستان سیاوش، به دلیل پرداختن به موضوع جغرافیای تاریخی و مکان رویداد در این پژوهش، تنها از منابعی که در آنها جنبه جغرافیایی و تاریخی این داستان ذکر شده باشد، بهره‌برداری کرده‌ایم. هریک از منابع انتخاب شده اهمیت خاصی دارند. از یک منظر امکان انحراف در منابعی که به زمان رخداد داستان نزدیک‌تر هستند، کمتر است، اما از منظری دیگر در یک قرن اخیر، توجه به آثار تاریخی اهمیت بیشتری یافته و منابع با آدرس‌دهی دقیق‌تر و توجه به وجه تاریخی نوشته شده است؛ بنابراین منابع مکتوب یک قرن اخیر از منظر جغرافیای تاریخی مکان احتمالی این رویداد اهمیت ویژه‌ای دارند.

هفت‌اقلیم: امین احمد رازی در این کتاب می‌نویسد: «گویند که کیکاووس پسر خود، سیاوش، را در ابرقوه از آتش گذرانید و تل بزرگی که الحال هست، همان تل خاکستر سیاوش است» (رازی، ۱۳۷۸: ۱۶۹) نویسنده هفت‌اقلیم در خصوص داستان گذر سیاوش از آتش، به‌طور مشخص به شهر ابرقوه اشاره می‌کند و مکان این رویداد را جایی در این شهر می‌داند.

خزائن^۲:

در تاریخ بلاد چین آمده که ابرقوه شهری معروف در سرزمین پارس است و ... در اخبار پارس محل عبور سیاوش، پسر کیکاووس، از آتش برای تبرئه خود از اتهامی که زن پدرش به او نسبت داده بود، در اینجا است^۳ ... (فاضل نراقی، ۱۳۸۰: ۵۳۷).

آثارالبلاد و اخبارالعباد^۴:

ابرقوه ولایتی است مشهور در سرزمین فارس... در حکایات فرس، روایت شده که سعدی، دختر تبع، زن کیکاوس بود و به سیاوش، پسر او، عاشق شده، با او مراوده آغاز نهاد. سیاوش از او امتناع نمود. سعدی از بیم به کیکاوس شکایت سیاوش را نمود، بر او افترا گفت. این سخن فاش شده، سیاوش برای تکذیب سعدی، آتشی عظیم در ابرقوه برافروخته و خود را بر آتش زده، بدون آفت از آتش عبور نمود و صدق سیاوش بر عالمیان ظاهر شده، از پدر رنجیده به ترکستان، پیش افراسیاب رفت. این حکایت مشهور است و عجم گویند که تل بزرگی که در کنار ابرقوه واقع است از خاکستر این آتش است. از عجایب ابرقوه، آن است که باران در میان شهر نبارد، مگر قلبی و به اطراف شهر بارد و این را از برکت دعای حضرت ابراهیم خلیل (ع) دانند و گویند که حضرت ابراهیم (ع)، مردم ابرقوه را منع نموده است از استعمال گاو در زراعت؛ به همین سبب اهل آن ولایت با وجود کثرت گاو، زراعت خود را با گاو نمایند. (قزوینی، ۱۳۷۳: ۱۹۱)

چند نکته در مطالب ذکر شده توسط قزوینی وجود دارد. نکته اول اینکه وی سودابه را سعدی ذکر کرده است. با توجه به آنکه قزوینی از داستان سیاوش و کیکاووس سخن می-گوید و سعدی را همسر کیکاووس و نامادری سیاوش می‌داند، در اینکه منظور او همان سودابه مذکور در شاهنامه و منابع دیگر است، شکی وجود ندارد و می‌توان این تفاوت را حاصل نگارش متفاوت یا استفاده از منابع متفاوت دانست. نکته دوم اینکه او محل تل خاکستر این اتفاق را نه در خود ابرقوه، بلکه در کنار آن می‌داند و همین اشاره به شهر ابرقوه تأییدی بر گفته‌های پیشین است. نکته سوم آنکه او در ادامه به داستانی از حضرت ابراهیم (ع) درباره شهر ابرقوه اشاره می‌کند. این موضوع وقتی اهمیت می‌یابد که مطالب نویسندگان دیگری چون یاقوت الحموی^۵ در کتاب معجم البلدان را بررسی کنیم.

معجم البلدان:

اصطخری گوید: [ابرقوه به مرز فارس، در سه یا چهار فرسنگی یزد است، ... در میان شهر تپه‌ای از خاکستر هست که مردم می‌پندارند بازمانده آتشی است که برای ابراهیم افروخته شد و خدا آن را برایش گلستان کرد.] من در کتاب مجوسان (زردشتیان)، ابستاق (اوستا)، چنین خواندم که سعدی، دخت تبع، که همسر کیکاووس بود، عاشق کیخسرو، پسر او، شد و این را با وی در میان نهاد و او نپذیرفت، پس به پدر او به دروغ شکایت برد که پسر مرا خواستار شده است. کیخسرو برای دفاع از خود آتشی بزرگ

در ابرقوه فراهم کرده گفت: اگر من از این گناه پاک باشم، آتش مرا نخواهد سوخت و اگر چنانکه این زن گوید من خیانت کرده باشم، آتش مرا خواهد خورد، پس خود را به میان آتش انداخت و تندرست از آن بیرون آمد و آتش به او آسیب نرسانید و از آن تهمت مبری شد. می‌گوید: خاکستر آن آتش در ابرقوه امروز به صورت یک تپه درآمده، مردم آن را کوه ابراهیم نامند، درحالی‌که ابراهیم (ع) سرزمین فارس را ندید و بدان جا درنیامد و آتش او در «کوئاربا» بود که در سرزمین «بابل» است. من در کتابی دیگر خواندم که ابراهیم (ع) به ابرقوه درآمد و مردم را از کاربرد گاو در شخم زدن بازداشت، پس این مردم تاکنون با گاو شخم نمی‌کنند؛ هرچند در آنجا گاو بسیار است. ابوبکر محمد، معروف به حربی شیرازی، که خود را خواهرزاده طهیر فارسی می‌داند به من گفت: من سه بار به ابرقوه رفتم و هیچ‌گاه ندیدم که درون دیوار شهر باران آید. ایشان می‌پندارند که این نیز از دعای ابراهیم است. (الحموی، ۱۳۸۰: ۸۲)

آنچه حموی آورده، حاوی چند نکته اساسی است. اول آنکه: او نام سودابه را مانند قزوینی، سعدی ذکر می‌کند. همچنین به جای نام سیاوش از کیخسرو نام می‌برد که لقب فرزند سیاوش است، اما مشخص است که منظور وی همان داستان سیاوش است.^۶ دوم آنکه: وی متذکر می‌شود در نظر عوام مردم، تپه خاکستر مورد نظر به حضرت ابراهیم (ع) مربوط است. سوم آنکه: این تپه در میان شهر قرار دارد. چهارم آنکه: اساساً این تپه در نزد مردم کوه ابراهیم خوانده می‌شود؛ بنابراین اگر در منابع دیگری از تپه یا کوه ابراهیم در ابرقوه نام برده شده باشد، می‌توان فهمید که منظور همان داستان سیاوش است. پنجم آنکه: خود نویسنده، نظر مردم در مورد تعمیم این تپه به حضرت ابراهیم را خطا دانسته و داستان صحیح را همان داستان گذر سیاوش از آتش می‌داند. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که اساساً چرا داستان گذر سیاوش از آتش با داستان حضرت ابراهیم (ع) پیوند خورده و دلیل بیان چنین مطلبی در کنار داستان سیاوش چیست؟^۷ داستان گلستان شدن آتش برای ابراهیم شباهت بسیاری با داستان گذر سیاوش از آتش دارد.^۸ از شباهت‌های بین دو داستان گذر سیاوش از آتش و گلستان شدن آتش برای حضرت ابراهیم می‌توان چنین نتیجه گرفت که آنچه حموی در کتاب معجم‌البلدان و قزوینی در کتاب آثارالبلاد و اخبارالعباد از آن صحبت می‌کنند، همان داستان گذر سیاوش از آتش است؛ همچنان که حموی داستان عوام در مورد به آتش انداختن ابراهیم در ابرقوه را با دلایل تاریخی و جغرافیایی، صحیح نمی‌داند و داستان اصلی را همان گذر سیاوش از آتش ذکر می‌کند و در حقیقت شباهت‌های بین این

دو داستان باعث ایجاد اشتباهی در بیان داستان صحیح شده است.^۹ بنابراین در زمانی که حموی کتاب خود را می‌نوشت، این موضوع که محل گذر سیاوش از آتش همان مکان به آتش انداختن ابراهیم است، کاملاً برای مردم پذیرفته شده بوده است؛ بنابراین حموی می‌گوید: «مردم آن را کوه ابراهیم نامند.» حموی تنها کسی نیست که به این تغییر نام هوشمندانه اشاره می‌کند، بلکه نویسندگان بسیاری این مطلب را ذکر کرده‌اند. اشاره این نویسندگان به داستان حضرت ابراهیم (ع) و ارتباط آن با شهر ابرقوه، موجب دستیابی به منابع جدیدی در مورد داستان گذر سیاوش از آتش می‌شود؛ چراکه بعضی از این منابع تنها به ذکر داستان حضرت ابراهیم (ع) در شهر ابرقوه پرداخته و اشاره‌ای به داستان گذر سیاوش از آتش نکرده‌اند و حال با دانستن منظور اصلی ایشان از بیان چنین مطلبی می‌توانیم این منابع را نیز جزئی از منابع مکتوب محل احتمالی گذر سیاوش از آتش به شمار آوریم. از جمله منابع مکتوبی که با اشاره به داستان به آتش انداختن حضرت ابراهیم (ع) به داستان گذر سیاوش اشاره کرده‌اند، باید از کتاب البلدان، نوشته همدانی،^{۱۰} نام برد.

البلدان: «گویند ابراهیم (ع) از مردم استخر بوده است و گویند بل از دهکده‌ای که آن را ابرقویه خوانند.» (همدانی، ۱۳۴۷: ۱۷)؛ هرچند در اینجا همدانی هیچ اشاره‌ای به داستان سیاوش نمی‌کند، اما از مطالبی که پیش از این ذکر شد، این نتیجه حاصل می‌شود که منظور او همان داستان سیاوش بوده است. در شاهنامه و بعضی از دیگر منابع تاریخی ایرانی محل پادشاهی کی‌کاووس شاه شهر اصطخر فارس بیان شده است؛ این منطقه از نظر جغرافیایی با شهر ابرقوه فاصله اندکی دارد و شهر ابرقوه در گذشته بخشی از اصطخر به حساب می‌آمده است. بنابراین با در نظر گرفتن اینکه نام حضرت ابراهیم (ع) در این منابع جایگزین سیاوش شده است و کی‌کاووس شاه پدر سیاوش است؛ اشاره همدانی به اینکه «ابراهیم (ع) از مردم استخر بوده است.» می‌تواند بیانگر همین مطلب باشد. از دیگر منابع مکتوبی که اشاره به داستان حضرت ابراهیم (ع) و شهر ابرقوه دارد، باید از کتاب صورة الارض (سفرنامه ابن حوقل) نوشته بن‌حوقل^{۱۱} نام برد.

صورة الارض:

در نزدیکی ابرقویه تپه‌های خاکستر چون کوه‌های بزرگ وجود دارد که صعود و نزول آن یک میل است و گروهی بر آن‌اند که اثر آتش نمرود است و این خطاست، زیرا نمرود کنعانی بود و نمرودیان در بابل مسکن داشتند. (بن حوقل، ۱۳۶۶: ۶۴)

منبع دیگری که گزارشی در مورد داستان حضرت ابراهیم (ع) ارائه می‌دهد، کتاب مسالک و ممالک است:

مسالک و ممالک^{۱۲}: «به نزدیک ابرقوه تل‌های خاکسترست. عامه گویند آتش نمرود بودست و غلط گویند کی درست آن است کی نمرود و ملوک کنعان به زمین بابل بوده‌اند.» (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۳۱) اصطخری نیز در اینجا تل‌های خاکستر متسبب به آتش نمرود برای حضرت ابراهیم (ع) را غلط می‌داند؛ هرچند هیچ اشاره‌ای به داستان سیاوش نمی‌کند. کتاب احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم^{۱۳}: «در اطراف اصطخر تل‌هایی است که ادعا می‌شود از خاکستر آتش ابراهیم است.» پیش از این گفتیم که شهر اصطخر محل پادشاهی کی کاووس شاه ذکر شده و از جمله مناطق آن شهر ابرقوه بوده است؛ بنابراین مطلب ذکر شده توسط مقدسی مانند موارد پیشین به داستان سیاوش و گذر او از آتش اشاره و از نظر جغرافیایی نیز با موارد مذکور هم‌خوانی و موافقت دارد.

جهان‌نامه^{۱۴}: «در حدود پارس، بموضعی که آن را برقوه خوانند، تل‌هایی بزرگ است بغایت، از خاکستر. بعضی گویند که آن جایگاه نمرود ابن کنعان است و آن خاکستر آتش او. اما نمرود مقیم بابل بوده است.» (بکران، ۱۳۴۲: ۸۵) اما نویسنده حدود العالم من المشرق الی المغرب^{۱۵}: «برقوه شهریست با نعمت سخت بسیار و در حوالی وی تل‌هاست بزرگ از خاکستر.» (ناشناس، ۱۳۶۲: ۱۳۶) در این کتاب نه اشاره‌ای به داستان گذر سیاوش از آتش، نه داستان آتش نمرود برای ابراهیم (ع) می‌شود؛ باین‌همه می‌توان فهمید که مطلب مذکور ریشه در داستان سیاوش و گذر او از آتش دارد. جغرافیای حافظ ابرو^{۱۶}:

بعد از یزد در کوره اصطخر هیچ موضع برابر ابرقوه نیست و در تاریخ عجم می‌گویند: سعدی، بنت تُبَّع که خاتون کیکاوس بود بر سیاوخش [پسر کیکاوس] عاشق شد و او را به خود دعوت کرد. سیاوخش امتناع نمود. سعدی پیش کیکاوس، سیاوخش را تهمت کرد که او مرا بخود خواند؛ و در آن ایام سوگند به آتش بود. آتش عظیم در ابرقوه برافروختند و سیاوخش به میان آتش درآمد و سالم بیرون رفت و بی‌گناهی وی و تهمت سعدی معلوم شد و این حکایت مشهور است. مقصود آنکه این آتش گویند در ابرقوه برافروختند و حالا تلی بزرگ آنجاست که گویند خاکستر آن آتش است و در ابرقوه گویند باران در اندرون شهر کم بارد و در آن نواحی زمین زراعت به گاو نرانند با وجودی که گاو بسیار دارند. (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۱۱۱)

از دیگر نویسندگانی که اشاره به داستان گذر سیاوش از آتش و حضرت ابراهیم می‌کند باید از اعتمادالسلطنه، در کتابش، مرآةالبلدان، نام برد.
مرآةالبلدان^{۱۷}:

ابرقوه... نیز اصطخری گفته: در حوالی ابرقوه تل خاکستری است که عقیده سکنه این است که خاکستر آتش ابراهیم است که بر او برد و سلامت شد. در ابستاق، کتاب مجوس، است که سئدی (سودابه) دختر (تبع) به عقیده مسعودی شمر بن یرعش است (زوجه کیکاوس عاشق پسر کیکاوس، کیخسرو، شد و او را به مواصلت خود دعوت نمود. کیخسرو ابا کرد. سئدی از او رنجیده، او را متهم نمود و قضیه را به عکس اظهار کرده، گفت کیخسرو از من کام می‌جوید. کیخسرو که این شنید برای برائت خود آتشی عظیم افروخته، گفت: این آتش امتحان من است. وارد بر این آتش می‌شوم و از آن عبور می‌کنم، اگر خیانتی در خاطر من بوده، این آتش مرا خواهد سوخت و اگر نسوختم، دلیل موجهی است بر پاکی دامن من. این بگفت و پا در میان آتش نهاده، از طرف محاذی به سلامت بیرون آمد و رفع تهمت از او شد و این تل خاکستر از این آتش است و امروز در ابرقوه آن تل خاکستر را کوه ابراهیم می‌نامند و حال آنکه حضرت ابراهیم (ع) فارس را ندیده و واقعه نار خلیل در کوثا بوده و در کتابی دیده‌ام که حضرت ابراهیم (ع) به ابرقوه آمد، مردم را منع کرد که با گاو شخم زمین نکنند و بدین جهت باوجود گاو زیاد، هرگز آن را به شخم نمی‌دارد... صاحب تذکره هفت اقلیم گوید تپه‌ای در ابرقوه معروف و موسوم است به تل سیاوش. مؤلف گوید این عقیده اقرب به صحت است، زیرا که سیاوش بن کیکاوس را نوشته‌اند متهم به عشق سودابه (سئدی) شد، نه کیخسرو. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۲۳)

فارس‌نامه ناصری^{۱۸}:

در نزدیکی شهر ابرقوه تل خاکستری است که به اعتقاد اهالی آن سامان، خاکستر آتش نمرود است که برای سوختن حضرت خلیل افروخت و به عقیده مجوس، خاکستر آتش کیکاوس است که برای برائت ذمه سیاوش در تهمت سودابه افروخت. (فسایی، ۱۳۸۲: ۵۴، ۱۲۴۴)

ایران در گذشته و حال (سفرنامه جکسون)^{۱۹}:

قصبه ابرکوه یا ابرقوه ظاهراً دارای قدمت زیاد است... چون از جنوب غربی به شهر نزدیک شویم، در جانب راست جاده ویرانه قلعه‌مانندی به چشم می‌خورد که آن را به نام دارا یا داریوش، آخرین پادشاه سلسله هخامنشی، دخمه داراب می‌خوانند. لفظ

دخمه که در نامیدن این ویرانه به کار رفته است، به معنای عام ساختمان و عمارت است و نباید با استعمال آن به معنای خاص «برج خاموشی» زرتشتیان اشتباه شود. ویرانه، مانند قلعه‌ای متروک و بسیار قدیمی به نظر می‌رسید. در سمت چپ جاده، بر روی بلندی «دخمه گبران» قرار گرفته است که عمارت ویرانی است از خشت و گل و بسیار شبیه آتشکده نزدیک اصفهان می‌باشد که قبلاً آن را دیدیم و توصیف کردیم. در جنب دخمه گبران بنای دیگری است که ظاهراً پرستشگاه و معبدی قدیمی بوده، ولی مانند آن عمارت دیگر ویران شده است. محل این بناهای باستانی؛ چنانکه از نوشته‌های بعضی از نویسندگان مسلمان برمی‌آید، باید محلی تاریخی باشد. مثلاً ابن حوقل در قرن چهارم هجری می‌گوید: در حومه ابرکوه تپه‌های بزرگی از خاکستر وجود دارد. عوام الناس می‌گویند که در آنجا آتش نمرود (که ابراهیم را به درون آن افکندند) بوده است، اما این سخن را حقیقتی نیست، زیرا نمرود و شاهان کنعان در سرزمین بابل ساکن بوده‌اند، نه در ابرکوه. ظاهراً گفتار ابن حوقل متکی به اقوال قدیم‌تری است، زیرا گفته او تکرار سخن اصطخری است که یاقوت به اختصار نقل می‌کند. خود یاقوت نیز تقریباً افسانه‌ای مشابه ذکر می‌کند که تنها از نظر دربرداشتن بعضی تفصیلات سودمند از روایت اصطخری متفاوت می‌باشد. «در ابرکوه تل عظیمی از خاکستر هست که اهل محل می‌گویند از آتش ابراهیم است که با فرمان «بَرْدًا وَسَلَامًا» تخفیف یافت، اما من در کتاب اوستا که کتاب دینی قوم مجوس است، چنین خواندم که سعدی (سودابه)، دختر تُبَع، همسر کیکاووس گرفتار عشق پسر او، کیخسرو (سیاوش)، شد و سعی کرد تا او را به خود فریفته سازد، اما او امتناع کرد. آنگاه سعدی به دروغ به کیکاووس گفت که پسرش خواسته است او را بدنام سازد. پس کیخسرو برای اثبات بی‌گناهی خود در ابرکوه آتش بزرگی افروخت و گفت: اگر من بی‌گناه باشم، این آتش صدمه‌ای به من نخواهد زد و اگر چنانکه او می‌گوید خائن باشم، آتش مرا خواهد بلعید. این بگفت و داخل آتش شد و بی‌هیچ آسیبی از آن سوی به‌در آمد و به این طریق خود را از تهمتی که بدو زده شده بود، مطلقاً پاک و مبراً ساخت. خاکستر آن آتش را اینک به صورت تلی بزرگ می‌توان دید و همان است که به آن کوه ابراهیم می‌گویند و حال آنکه ابراهیم (ع) زمین فارس را ندیده و بدان داخل نشده است. وی در کوئاربا در زمین بابل ساکن بود، اما در جای دیگر خوانده‌ام که ابراهیم به ابرکوه آمد و مردم آن را از به کار گرفتن گاو در کشت و زرع منع کرد؛ در نتیجه با آنکه در آنجا گاو فراوان است، مردم ابرکوه از گاو در کار کشاورزی استفاده نمی‌کنند. ابوبکر محمد، معروف به الحربی الشیرازی، به من گفت که: من سه بار در ابرکوه بودم، ولی هرگز ندیدم که بارانی به درون حصار شهر بریزد. مردم می‌گفتند این بر اثر دعای ابراهیم (ع) است. داستان آزمایش با آتش؛ چنانکه

در معجم البلدان یاقوت آمده است، کافی است که جنبه‌های تقدس آمیز شهر و حق و شایستگی آن را برای اینکه محل آتشکده‌ای باشد به اثبات رسانند؛ هرچند فردوسی و ثعالبی، در روایات خود در باب در آتش رفتن سیاوش، به‌طور دقیق محل حادثه را معین نمی‌کنند؛ بنابراین می‌توانیم بپذیریم که محل یکی دیگر از آتشکده‌های قدیم را در ایران بازیافته‌ایم و بر فهرست آتشکده‌ها نامی دیگر افزوده‌ایم و پرستشگاه ویران ابرکوه، دست‌کم از نظر جا، یادگار مکانی است که در آنجا شرافت سیاوش از تهمت پاک گشته است. (جکسون، ۱۳۵۲: ۳۹۲)

جنگل مولی^{۲۰}:

ضرب المثل است که اگر دنیا را آب ببرد، خر ابرقویی تر نگردد و گویند از دعای حضرت خلیل است و آن حضرت آنها را منع فرموده از خوردن جو و گویند آتشی که کیکووس برای سیاوش تهیه نمود، به واسطه تبرئه شدن او به سبب آن اتهامی که به زن پدر خود زده بود، در این محل است و در شمال غربی ابرقوه در دوازده کیلومتری محل تلی است که آن را تل خاکستری گویند و مشهور است که اینجا محل آتش است و بعضی را تصور این باشد که آتش نمرود برای حضرت خلیل همین است و خاک این تل خاکستر است، زیر آن را سوراخ نموده و چندمتری پیش رفته‌اند و از قدیم الایام معمول بوده و زن‌های عقیم و نازا به آنجا می‌روند و در داخل آن چند دقیقه صبر می‌کنند برای آبستن شدن و به تجربه رسیده که مقتضی الامر می‌شوند. (خاتون‌آبادی^۲، ۱۳۱۳: ۷۳)

العالم والتّمدن^{۲۱}: نویسنده در این کتاب با اشاره به کتاب خزائن نراقی و البلدان درباره شهر ابرقو و داستان سیاوش چنین می‌نویسد:

در مثل گفته: اگر جُل خر ابرقویی تر شود، دنیا را آب می‌برد، روی همین اصل است، زیرا اگر در خارج سیل روان گردد، سنگ ابرقوه تر می‌شود و از اتفاقات اگر باران زیاد بیارد، محصول آنها را آفت رسد و از بین برود و گویند از دعایی حضرت ابراهیم است. آتش سیاوش در ده کیلومتری نفس القصبه به سمت شمال غربی در قریه (تیر) است که آن را تل خاکستر گویند و بعضی آن را آتش سیاوش دانند که برای رفع اتهام زن پدر خود تهیه نموده...

او در ادامه به باور عوام برای باروری زنان عقیم با حضور در سوراخ این تل اشاره می‌کند. (خاتون‌آبادی^۱، ۱۳۱۶: ۱۴)

مطالعه بینامتنی جغرافیای تاریخی ... (محمود اشعاری و محمدحسین صالحی) ۱۷

اقلیم پارس^{۲۲}: در این کتاب مطالب ذکر شده دربارهٔ داستان سیاوش از کتاب‌های حدودالعالم، هفت اقلیم و مسالک‌الممالک اصطخری بیان شده است. (مصطفوی، ۱۳۴۳: ۳۲۷)

تاریخ و جغرافیای شهرستان آباد^{۲۳}: در صفحه ۱۲۰ این کتاب مطالب ذکر شده در کتاب‌های حدودالعالم، هفت اقلیم و مسالک‌الممالک اصطخری آورده شده است. (شریف، ۱۳۴۵: ۱۲۰) (شریف، ۱۳۴۵: ۱۴۰، ۱۲۰)

از جدیدترین منابع مکتوبی که به داستان گذر سیاوش از آتش اشاره می‌کند، باید از این مقاله نام برد:

سیروسفری کوتاه در ابرقو^{۲۴}:

مردم ابرقو تپه معروف به قلعه سفید را تلی می‌دانند که از خاکستر به‌جامانده از آتش مربوط به دآوری ایزدی درباره سیاوش فرم گرفته و ایجاد شده است. آنچه می‌توان درباره این باور و افسانه گفت، آنکه این همه معرف قدمت این منطقه و آبادانی دیرپای آن است؛ چنان‌که دوران تاریخی را پشت سر گذارده به دورانی که امروز به دلیل نداشتن آگاهی کافی، جنبه افسانه‌ای و اساطیری یافته، وارد شده است. (ورجانند، ۱۳۵۶: ۱۷۶)

یادگارهای یزد^{۲۵}: نگارنده در صفحه ۳۲۵ این کتاب، مطالب ذکر شده در کتاب‌های حدودالعالم، آثارالبلا و اخبارالعباد و معجم‌البلدان را آورده است (افشار، ۱۳۷۴: ۳۶۴، ۳۲۵)

جدول شماره ۱ (اشاره منابع داستان گذر سیاوش از آتش)

ردیف	نام منابع	الف	ب	ج	د
۱	البلدان		✓		
۲	صورة الارض (سفرنامه ابن حوقل)		✓		
۳	مسالک و ممالک		✓		
۴	احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم		✓		
۵	حدودالعالم من المشرق الی المغرب				✓
۶	جهان‌نامه		✓		
۷	آثارالبلا و اخبارالعباد			✓	
۸	معجم‌البلدان			✓	

۹	جغرافیای حافظ ابرو	✓	
۱۰	هفت اقلیم		✓
۱۱	خزائن		✓
۱۲	مرآةالبلدان	✓	
۱۳	فارس نامه ناصری	✓	
۱۴	سفرنامه جکسون	✓	
۱۵	جنگل مولی		✓
۱۶	العالم والتّمدن		✓
۱۷	اقلیم پارس	✓	
۱۸	تاریخ و جغرافیای شهرستان آباده	✓	
۱۹	سیروسفیری کوتاه در ابرقو		✓
۲۰	یادگارهای یزد	✓	

راهنمای جدول شماره ۱

الف: منابعی که به داستان سیاوش اشاره دارد.

ب: منابعی که به داستان ابراهیم پیامبر اشاره دارد.

ج: منابعی که به هردو مورد الف و ب اشاره دارند.

د: منابعی که به هیچ‌یک از داستان‌های مورد الف و ب اشاره ندارد.

۵. تجزیه و تحلیل داده‌ها

منابعی که در مورد مکان رویداد گذر سیاوش از آتش معرفی گردید، همگی در این نکته اساسی باهم مشترک‌اند که محل احتمالی این اتفاق جایی در نزدیکی شهر تاریخی ابرقوه است. گفتنی است نگارنده با بررسی منابع تاریخی، جغرافیایی و ادبی، هیچ منبع دیگری به دست نیاورده است که مکان این رویداد را در جغرافیایی، جز ابرقوه^{۲۶} نشان دهد، اما از مجموع منابع مکتوبی که در بخش نظری این پژوهش ذکر شد، تنها می‌توانیم به کلیتی از مکان رویداد گذر سیاوش از آتش که به شهر تاریخی ابرقو اشاره دارند دست یافت. در این بخش از پژوهش قصد داریم با تجزیه و تحلیل داده‌های پیشین، امکان تشخیص دقیق این مکان رویداد را در جغرافیای شهر تاریخی ابرقوه مورد بررسی قرار دهیم؛ بنابراین لازم است در ابتدا بررسی کنیم هر یک از منابع بخش نظری به چه جغرافیا و محلی در خصوص

مطالعه بینامتنی جغرافیای تاریخی ... (محمود اشعاری و محمدحسین صالحی) ۱۹

موضوع این پژوهش اشاره دارند، برای روشن تر شدن این موضوع از جدول زیر بهره می-بریم:

جدول شماره ۲ (بررسی جغرافیای منابع مکتوب محل گذر سیاوش از آتش)

ردیف	نام منبع مکتوب	جغرافیای مورد اشاره
۱	البلدان (همدانی) (قرن ۳ش)	ابرقوه
۲	سفرنامه ابن حوقل (ابن حوقل) (قرن ۴ش)	تل های خاکستر نزدیک ابرقوه
۳	مسالك و ممالك (اصطخری) (قرن ۴ش)	تل های خاکستر نزدیک ابرقوه
۴	احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم (مقدسی) (قرن ۴ش)	تل های خاکستر اطراف اصطخر
۵	حدود العالم من المشرق الى المغرب (ناشناس) (قرن ۴ش)	تل های خاکستر حوالی ابرقوه
۶	جهان نامه (بکران) (قرن ۷ش)	تل هایی بزرگ از خاکستر در موضعی که ابرقوه خوانند.
۷	آثار البلاد و اخبار العباد (قزوینی) (قرن ۷ش)	تل بزرگی که در کنار ابرقوه است.
۸	معجم البلدان (حموی) (قرن ۷ش)	تپه ای از خاکستر در میان شهر ابرقوه
۹	جغرافیای حافظ ابرو (قرن ۹ش)	تلی بزرگ از خاکستر در ابرقوه
۱۰	هفت اقلیم (رازی) (قرن ۱۱ش)	تل بزرگی از خاکستر در ابرقوه
۱۱	خزائن (نراقی) (قرن ۱۲ش)	در ابرقوه است.
۱۲	مرآة البلدان (اعتماد السلطنه) (قرن ۱۳ق)	در حوالی ابرقوه
۱۳	فارس نامه ناصری (فسایی) (قرن ۱۳ش)	در نزدیکی شهر ابرقوه
۱۴	سفرنامه جکسون (قرن ۱۳ش)	در جنوب غربی شهر روی بلندی در کنار دخمه گبریان که از خشت و گل است و شبیه به آتشکده اصفهان.
۱۵	جنگل مولی (خاتون آبادی) (۱۳۱۳ش)	تلی در دوازده کیلومتری شمال غربی ابرقوه
۱۶	العالم والتملن (خاتون آبادی) (۱۳۱۶ش)	تلی در ده کیلومتری شمال غربی ابرقوه در قریه تیر
۱۷	اقلیم پارس (مصطفوی) (۱۳۴۳ش)	تل خاکستری در حوالی ابرقوه (به نقل از حدود العالم ... و مرآة البلدان)
۱۸	تاریخ و جغرافیای شهرستان آباءه (شریف) (۱۳۴۵ش)	تل خاکستری در نزدیکی ابرقوه (به نقل از حدود العالم) تل خاکستری در نزدیکی ابرقوه (با اشاره به تذکره هفت اقلیم)
۱۹	سیروسفری کوتاه در ابرقوه (ورجواند) (۱۳۵۶ش)	قلعه سفید ابرکوه

۲۰	یادگارهای یزد (ایرج افشار) (۱۳۷۲ش)	تل‌هایی در حوالی ابرقو (به نقل از حدودالعالم) تل‌های خاکستر ابرقو (به نقل از قزوینی)
----	------------------------------------	---

با توجه به موضوع این پژوهش در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان منابع مکتوب داستان گذر سیاوش از آتش را به دو دسته تقسیم کرد: ۱- منابع مکتوبی که به صورت کلی و گذرا به این موضوع و شهر ابرقوه اشاره کرده و به صورت دقیق، گزارشی از موقعیت این مکان ارائه نداده‌اند.^{۲۷}

۲- منابعی که از مکانی خاص برای داستان گذر سیاوش از آتش نام برده و به شرح و توصیف محلّ این اتفاق پرداخته‌اند. این منابع شامل چهار کتاب سفرنامه جکسون، جنگل مولی، العالم والتّمدن و مقاله سیروسفری کوتاه در ابرقو می‌شوند. ورجاوند در مقاله «سیروسفری کوتاه در ابرقو»، به صورت گذرا از قول یک مطلع محلی به مکان رویداد این اتفاق پرداخته است. این شخص، محلّ گذر سیاوش از آتش را قلعه سفید ابرکوه (ابرقوه) می‌داند. منظور این مطلع محلی از قلعه سفید، باقی مانده قلعه‌ای تاریخی در کوه مجاور کوه سفید است.^{۲۸} ایرج افشار در کتاب یادگارهای یزد (افشار، ۱۳۷۴: ۳۵۹) به بررسی آثار تاریخی این کوه پرداخته و هیچ اشاره‌ای به موضوع گذر سیاوش از این کوه یا اطراف آن نکرده است؛^{۲۹} بنابراین نمی‌توان گفت مکان مورد اشاره منابع مکتوب پیشین، محلی است که ورجاوند بدان اشاره کرده است.

کتاب‌های جنگل مولی و العالم والتّمدن، نوشته سید محمدحسین خاتون‌آبادی، منابع دیگری هستند که به شرح و توصیف مکان گذر سیاوش از آتش می‌پردازند. این دو کتاب تقریباً مطالب مشابهی دارند.^{۳۰} مؤلف در این دو منبع به تلی از جنس خاکستر در ده یا دوازده کیلومتری شمال غربی ابرقوه اشاره می‌کند که در مجاورت روستای تیر قرار دارد و در مورد این تل خاکستر می‌گوید که تونلی طبیعی دارد و زن‌های عقیم برای شفا یافتن چند دقیقه آنجا توقف می‌کنند. نگارنده برای بررسی موضوع به قریه تیر که در ده کیلومتری شمال غربی ابرقوه قرار دارد مراجعه کرده و به بررسی وضعیت منطقه و همچنین پرسش از افراد محلی، به‌خصوص کهنسالان و کسانی که ممکن است در این مورد اطلاعاتی داشته باشند پرداخته است، اما چنین مکانی در شمال غربی شهر ابرقوه و نزدیکی روستای تیر وجود ندارد.

آخرین منبع مکتوب قابل استنادی که به توصیف مکان رویداد گذر سیاوش از آتش پرداخته کتاب ایران در گذشته و حال است که ترجمه فارسی آن با نام «سفرنامه جکسون» در

ایران شهرت دارد. جکسون در این کتاب در ضمن شرح مسافرت خود از شیراز به یزد گزارشی در مورد این مکان تاریخی ارائه می‌دهد.^{۳۱}

جکسون در طی مسیر به سمت ابرقوه که پیش روی او قرار دارد، درحالی‌که از همان مسیر تاریخی شهر اصطخر فارس به ابرقوه که در منابع تاریخی مختلفی چون کتاب مسالک الممالک ابن خردادبه بدان اشاره شده، عبور می‌کند، در حالی که از کوهستان زاگرس مرکزی دور می‌شود، از سمت جنوب غربی به شهر نزدیک می‌شود. او در این موقعیت اطراف خود را چنین توصیف می‌کند:

چون از جنوب غربی به شهر نزدیک شویم، در جانب راست جاده، ویرانه قلعه‌مانندی به چشم می‌خورد که آن را به نام دارا یا داریوش، آخرین پادشاه سلسله هخامنشی، دخمه داراب می‌خوانند ... در سمت چپ جاده، بر روی بلندی دخمه گبران قرار گرفته است که عمارت ویرانی است از خشت و گل و بسیار شبیه آتشکده نزدیک اصفهان می‌باشد که قبلاً آن را دیدیم و توصیف کردیم. در جنب دخمه گبران بنای دیگری است که ظاهراً پرستشگاه و معبدی قدیمی بوده، ولی مانند آن عمارت دیگر ویران شده است. (جکسون، ۱۳۵۲: ۳۹۲)

از موقعیتی که جکسون در آن قرار داشت، می‌توان فهمید که او هنگام نزدیک شدن به شهر ابرقوه، به نزدیکی روستای «بداف» رسیده بود. امروزه این روستا بزرگ نیست و احتمالاً در سال ۱۲۸۴ از امروز هم کوچک‌تر بوده است. موضوع مورد نظر ما توصیفی است که او از چشم‌انداز سمت چپ خود بیان می‌کند و خلاصه آن چنین است: در سمت چپ و روی بلندی دخمه گبران، بنایی شبیه به آتشکده نزدیک اصفهان را توصیف می‌کند. از مطالعه صفحه‌های ۲۹۳ تا ۳۰۱ کتاب او که درباره آتشکده نزدیک اصفهان است، مشخص می‌شود که منظور او همان کوه آتشگاه اصفهان است. جکسون در کتاب خود تصاویری از کوه آتشگاه و همچنین طراحی از ژان باتیست اوژن ناپلئون فلاندن (Jean-Baptiste Eugène Napoléon Flandin) را برای نشان دادن شکل کلی آتشکده و تپه‌ای که روی آن قرار گرفته آورده است.^{۳۲} برای بررسی موقعیتی که جکسون در آن قرار داشت، می‌توانیم به منابع دیگری که درباره این موقعیت جغرافیایی توضیحاتی داده‌اند، مراجعه کنیم. یکی از منابع مکتوبی که پیش از این درباره محل گذر سیاوش از آتش بیان کردیم کتاب تاریخ و جغرافیای شهرستان آباءه، نوشته سید عبدالرحیم شریف بود. در این کتاب

به جز اطلاعاتی که از قول جغرافی دانان سده‌های قبل در خصوص محل گذر سیاوش از آتش ذکر شده، به صورت گذرا به مناطق تاریخی و روستاهای مختلف ابرقوه نیز پرداخته است که از این میان توضیحی که او درباره آثار مکشوفه در اطراف روستای بداف می‌دهد، بسیار راهگشا است. او در صفحه ۱۴۱ این کتاب زمانی که از سگه‌ها، ظروف و اشیای قدیمی مکشوفه در ابرقوه صحبت می‌کند، چنین می‌نویسد: «در قبرهای سنگی در محلی معروف به پیر گل احمد سگه‌ها و در تل خاکستری‌رنگی، در بداف مقداری کوزه و بشقاب ... به دست آمده...» (شریف، ۱۳۴۵: ۱۴۱) عبدالرحیم شریف، به روشنی، محل کشف مقداری کوزه و بشقاب تاریخی را تل خاکستری‌رنگ روستای بداف معرفی می‌کند. این تل خاکستری‌رنگ از نظر موقعیت (روستای بداف) با گفته‌های جکسون درباره بلندی که در جنوب غرب ابرقوه و در سمت چپ جاده قرار داشته است، همخوانی دارد. از سوی دیگر نام این تل با گفته‌های دیگر منابع مکتوب که پیش از این ذکر شد، کاملاً مطابقت دارد. جکسون در ادامه توضیحاتی در مورد این بلندی می‌گوید: «در جنب دخمه گبران بنای دیگری است که ظاهراً پرستشگاه و معبدی قدیمی بوده، ولی مانند آن عمارت دیگر ویران شده است. محل این بناهای باستانی، چنان‌که از نوشته‌های بعضی از نویسندگان مسلمان برمی‌آید، باید محلی تاریخی باشد.» (جکسون، ۱۳۵۲: ۳۹۲) او در ادامه گزارش ابن حوقل در مورد تپه‌های خاکستر حومه شهر ابرقوه و انتساب آن به حضرت ابراهیم (ع) شرح داده و این مطلب را تکرار سخن اصطخری دانسته است و این چنین توضیح می‌دهد:

داستان آزمایش با آتش، چنان‌که در معجم‌البلدان یاقوت آمده است، کافی است که جنبه‌های تقدس‌آمیز شهر و حق و شایستگی آن را برای اینکه محل آتشکده‌ای باشد به اثبات رساند؛ هرچند فردوسی و ثعالبی، در روایات خود در باب آتش رفتن سیاوش، به‌طور دقیق محل حادثه را معین نمی‌کنند؛ بنابراین می‌توانیم بپذیریم که محل یکی دیگر از آتشکده‌های قدیم را در ایران باز یافته‌ایم و بر فهرست آتشکده‌های نامی دیگر افزوده‌ایم و پرستشگاه ویران ابرقوه، دست‌کم از نظر جا، یادگار مکانی است که در آنجا شرافت سیاوش از تهمت پاک گشته است. (جکسون، ۱۳۵۲: ۳۹۴)

بنابراین جکسون به‌صورت واضح اشاره می‌کند که در بالای این بلندی آتشکده‌ای وجود دارد و در کنار این بلندی محل احتمالی گذر سیاوش از آتش قرار دارد. دیگر منبع مکملی که می‌تواند به توضیح مطالب بیان شده از طرف جکسون به ما یاری رساند، کتاب

یادگارهای یزد، اثر ایرج افشار است. افشار در جلد اول این کتاب ضمن اشاره به آثار تاریخی اطراف ابرقوه، از آثار تاریخی منطقه‌ای به نام «علی‌آباد بداف» صحبت می‌کند و می‌نویسد:

علی‌آباد از آبادی‌های تابع بداف (Bodaf) در چهار فرسخی شهر ابرقوه، کنار رشته‌کوه‌هایی واقع است که فاصله میان خان خوره (در راه شیراز) و توابع ابرقوست. قلعه گوری: به فاصله دو کیلومتر از آبادی علی‌آباد و برکنار رشته‌کوه‌های فاصل میان خان خوره و ابرقوه یک کوه‌چه منفرد به ارتفاع تقریبی دویست متر که سطحش گلابی‌شکل است قرار دارد و بر سر آن ویرانه‌های قلعه‌ای به ابعاد ۱۸×۴۰ متر پابرجاست. در ساختن قلعه، خشت‌های ۴۰×۴۰ به ضخامت ده سانتی‌متر به کار برده‌اند. قسمتی که سالم‌تر باقی مانده است حدود ده متر از دیوار شمالی آن است. سقف اتاق‌های قلعه به‌کلی فرو ریخته است. (افشار، ۱۳۷۴: ۳۶۴)

گزارش ایرج افشار شامل چند نکته مهم است. اول آنکه آدرس دقیقی از منطقه به ما داده و دقیق محل کوه‌چه‌ای را که ویرانه قلعه‌مانندی بر سر آن قرار دارد و به نام «قلعه گبری» خوانده می‌شود را ذکر کرده است و محل آن را در فاصله دو کیلومتری مزرعه علی‌آباد روستای بداف، بر کنار رشته‌کوه‌های فاصل میان خانه‌خوره و ابرقوه، در کنار راه باستانی شیراز به ابرقوه ذکر می‌کند. افشار ارتفاع تقریبی این کوه‌چه را دویست متر و سطح آن را گلابی‌شکل بیان می‌کند که در طویل‌ترین قسمت چهل متر و در پهن‌ترین قسمت هجده متر است. نامی که ایرج افشار برای این کوه‌چه به کار می‌برد، «قلعه گوری» است که به معنی قلعه گبران یا قلعه زردشتیان است و اگر این نام را با نامی که جکسون استفاده می‌کند، یعنی دخمه گبران مقایسه کنیم، متوجه می‌شویم که هر دو از یک مکان که مربوط به گبران (زرتشتیان) است، صحبت می‌کنند. مزرعه علی‌آبادی که افشار از آن صحبت می‌کند، بی‌شک در زمان جکسون وجود نداشته است؛ بنابراین جکسون از آن نامی نمی‌برد. با توجه به مطالب جکسون و مقایسه آن با مطالب عبدالرحیم شریف درباره کوه خاکستری‌رنگ و کوه گبری مورد اشاره ایرج افشار می‌توان به این نتیجه رسید که بی‌شک مکان مورد اشاره جکسون که شبیه به کوه آتشگاه اصفهان است و بر فراز آن آتشکده‌ای قدیمی و ویران قرار دارد و به نظر او محل احتمالی گذر سیاوش از آتش در مجاورت آن قرار دارد، همان تل خاکستری‌رنگ مورد نظر عبدالرحیم شریف و همان کوه‌چه گبری مورد اشاره ایرج افشار است.



تصویر شماره ۱ - نقاشی ژان باتیست اوژن ناپلئون فلاندن از کوه آتشفشان اصفهان. برگرفته از کتاب سفرنامه جکسون

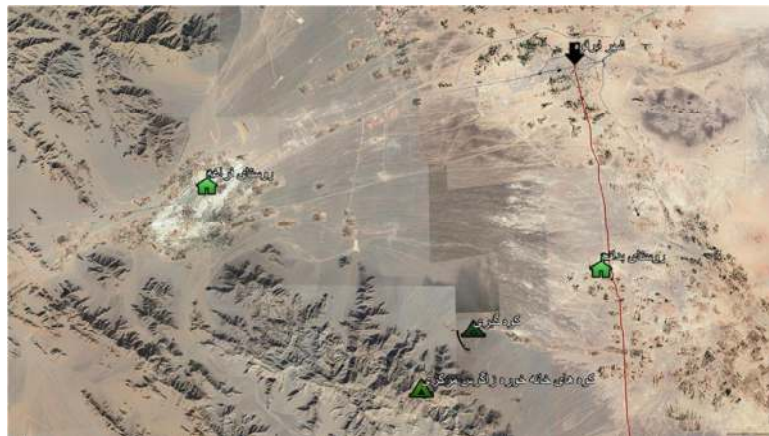


تصویر شماره ۲ - کوه مورد اشاره جکسون از سمت راه باستانی شیراز به ابرقوه و آثار بنای ویران آتشفشان بر بلندی آن

نگارنده برای بررسی این موقعیت در تاریخ‌های ۱۳۹۹/۲/۱۵، ۱۳۹۹/۹/۲۸، ۱۴۰۰/۵/۲۷ و ۱۴۰۱/۴/۲۵ به محل مورد نظر مراجعه کرده که گزارش آن به این شرح است:
بلندی یا کوچه یا تل مورد نظر، در طول جغرافیایی $53^{\circ}12'45.13$ E و عرض جغرافیایی $30^{\circ}58'26.88$ N به آدرس ابرقوه، روستای بداف، مزرعه علی‌آباد قرار گرفته که در فاصله سی کیلومتری (مسیر جاده‌ای) شهر ابرقوه و در ده کیلومتری جنوب غربی روستای بداف و در فاصله دو کیلومتر و چهارصدمتری غرب مزرعه علی‌آباد در مسیری با جاده خاکی قرار دارد. کوه‌چه مورد نظر تلی به ارتفاع صد متر، به شکل مخروطی است که محیط پایه آن

برابر با هفت صد متر است و مساحتی برابر ۳۵۷۳۰ متر مربع دارد. این تل مخروطی از طرف شمال مشرف به بیابان بین روستای فراغه و شهر ابرقوه است و شهر ابرقوه در شمال غربی آن قرار دارد. از سمت شرق، مشرف به مزرعه علی‌آباد و روستای خرم‌آباد و از سمت جنوب و غرب به کوهستان زاگرس مرکزی ایران مشرف است که در این منطقه به «کوه-های خانه‌خواه» معروف است.

در فاصله پانصد متری تا هزاروپانصد متری این تل کوه‌چه‌ای ممتد و نسبتاً کم‌ارتفاع قرار دارد که بین تل و رشته‌کوه‌های خانه‌خوره حائل شده و از سمت جنوب به سمت غرب و شمال‌غرب ادامه می‌یابد و به این تل موقعیتی خاص می‌دهد؛ به گونه‌ای که در اولین نگاه موقعیت تل و کوه‌چه ممتد، انسان را به یاد تماشاخانه‌های باستانی (آمفی‌تئاتر) می‌اندازد و اگر برای چنین مقصودی استفاده شود، افراد بسیار زیادی می‌توانند در دامنه این کوه‌چه که مانند یک پلکان طبیعی است بنشینند و تل میانی و فضای اطراف آن را که روبه‌روی آن‌ها قرار گرفته است، تماشا کنند.



تصویر شماره ۳ - موقعیت کوه گبری نسبت به کوه‌های خانه‌خوره و شهر ابرقوه



تصویر شماره ۴ - موقعیت کوه‌گیری و کوه‌چۀ ممتد کنار آن

موقعیت طبیعی این تل از سمت جنوب و جنوب غربی کوهستانی و از سمت شمال غربی و شرق بیابانی است. از نظر راه‌ها یک راه باستانی در فاصله هشت کیلومتری از سمت جنوب به سمت شمال این کوه امتداد دارد. این راه باستانی همان راهی است که جکسون از آن عبور کرده است. قسمت بالای این تل سطحی مسطح و گلابی‌شکل دارد که محیط آن ۱۰۷ متر و مساحت آن ۷۱۵ مترمربع است. قسمت عمده‌ای از سطح آن را بنایی تاریخی تشکیل می‌دهد که در بیشتر قسمت‌ها کاملاً ویران و تنها بخش‌هایی از دیوار شمالی آن باقی مانده است که در ساخت آن از خشت‌های ۴۰×۴۰ با ضخامت ده سانتی‌متر استفاده شده است. احتمالاً این نوع دیوارکشی که در اصل بخشی از دیواره بنا بوده، دورتادور فضای مسطح بالایی این تل امتداد داشته است. این دیوار خشتی سوراخ‌هایی عمودی در فاصله‌های مشخص و منظم دارد و شکل کلی آنها شبیه به تیرکش یا نورگیر است. این دیوار شمالی از نظر ظاهری شباهت بسیار به تل تخت، در پاسارگاد دارد.

مطالعه بینامتنی جغرافیای تاریخی ... (محمود اشعاری و محمدحسین صالحی) ۲۷



تصویر شماره ۵ - نمای چشم پرنده از ضلع شمال غربی کوه گیری



تصویر شماره ۶ - نمایی از جبهه شمالی کوه گیری و باقی مانده دیوار بنای تاریخی آن



تصویر شماره ۷ - نمایی از دیوار جبهه شمالی بنای باستانی کوه گیری

در تمامی سطح بنا آثار ستون‌ها و سقف‌های ویران به چشم می‌خورد. در بخش‌های مرکزی و میانی بنا که سقف‌ها فرو ریخته‌اند، در جاهایی امکان دیدن خشت‌های زیر این بنا وجود دارد. این خشت‌ها از خشت‌های دیواره بنا بزرگ‌تر است و اندازه آنها به ۵۰×۵۰ با ضخامت ۱۳ سانتی‌متر می‌رسد و به نظر می‌رسد از خشت‌های اطراف بنا کهن‌تر باشند. همچنین در تمام سطح بالایی ویرانه بنای باستانی، گودال‌هایی حفر شده است. در دامنه شمالی بنا، پایین‌تر از دیوار اصلی تونلی است که یادآور نوشته‌های سید محمدحسین خاتون‌آبادی درباره اعتقاد آیینی مردم نسبت به این تل تاریخی است.



تصویر شماره ۸ - تونل حفر شده در دامنه شمالی کوه گبری که به توصیف‌های سید محمدحسین خاتون‌آبادی شباهت دارد.

از جمله شواهد فرهنگی که در محوطه مورد نظر وجود دارند، داده‌های سفالی می‌باشند اما از حجم اندکی برخوردار هستند و نگارنده تلاش کرده تا نمونه‌های شاخص را از این محوطه تاریخی جمع‌آوری کند. این نمونه‌ها اکثراً از نظر شکل در دسته کوزه‌ها قرار می‌گیرند. سفال‌ها قرمز رنگ و چرخ‌ساز بوده و از شن و ماسه به عنوان تمپر در خمیره آنها استفاده شده است. بدلیل سطحی بودن سفال‌ها و فرسایش شدیدی که در منطقه وجود دارد، این سفال‌ها اکثراً پوسته پوسته شده و لایه داخلی یا خارجی خود را از دست داده بودند. این سفالها به دو دسته کوزه‌های گردن‌دار و کوزه‌های دهانه‌گشاد تقسیم می‌شوند؛ کوزه‌های گردن‌دار (ش ۱، ۳-۶ و ۹) با نمونه‌هایی که در بررسی‌های تخت‌جمشید بدست آمده‌اند، قابل مقایسه هستند که به دوره هخامنشی تاریخ‌گذاری شده‌اند (عطایی: ۱۳۸۳). نمونه دهانه‌گشاد نیز از لحاظ فرم با نمونه‌ای که از کاوش‌های آپادانای تخت‌جمشید بدست آمده

مطالعه بینامتنی جغرافیای تاریخی ... (محمود اشعاری و محمدحسین صالحی) ۲۹

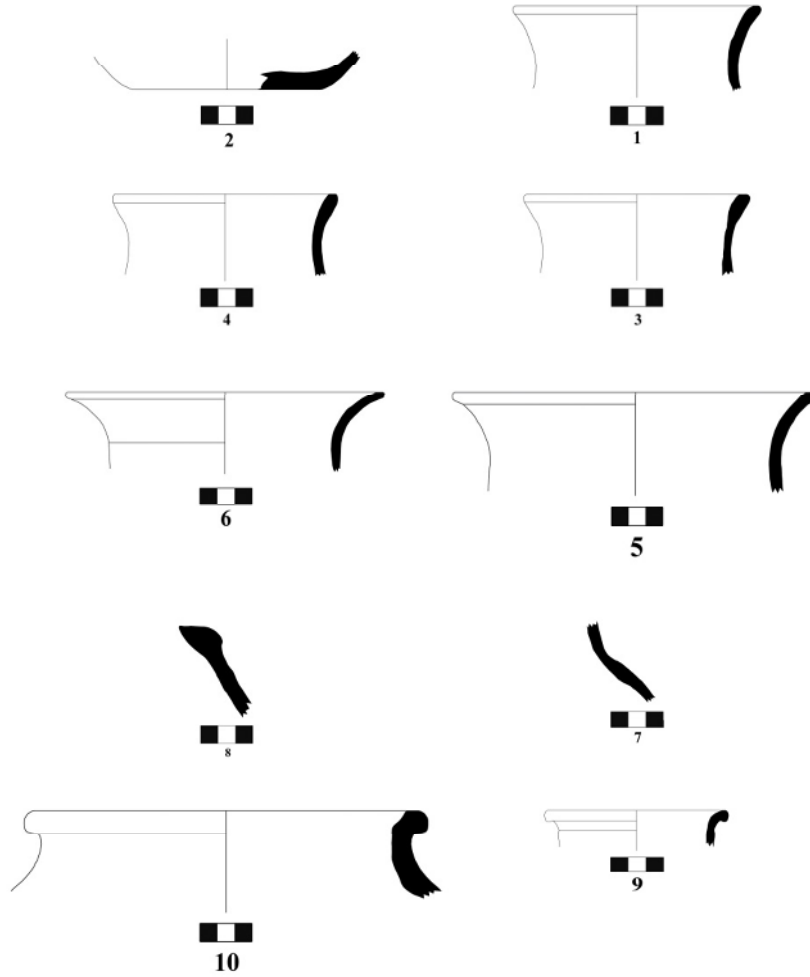
است، قابل مقایسه می‌باشد که به دوره هخامنشی تاریخ‌گذاری می‌شود (کامبخش‌فرد، ۱۳۸۳: ۳۹۱) (جدول ۳، طرح‌های ۱-۱۰ و تصاویر ۹ تا ۱۱).



تصویر شماره ۹ - سفال‌های موجود در بالای کوه گبری



تصویر شماره ۱۰ - سفال‌های مکشوفه از محوطه کوه گبری



تصویر شماره ۱۱ - سفال‌های مکشوفه از محوطه کوه گبری

جدول شماره ۳ (بررسی و مطابقت تاریخی سفالهای مکشوفه از محوطه کوه گبری)

شماره	گونه	خمیره			پوشش		تزیین	شیوه ساخت	دوره	منبع
		رنگ	کیفیت	تمپر	درونی	بیرونی				
۱	کوزه	قرمز	متوسط	شن و ماسه	گلی قرمز	گلی قرمز	-	چرخ ساز	هخامنشی	عطایی، ۱۳۸۳: لوحه ۱۴ ش ۵۲
۲	نامشخص	قرمز	متوسط	شن و ماسه	گلی قرمز	گلی قرمز	-	چرخ ساز	-	-
۳	کوزه	قرمز	متوسط	شن و ماسه	گلی قرمز	گلی قرمز	-	چرخ ساز	هخامنشی	عطایی، ۱۳۸۳: لوحه ۱۴ ش ۵۲
۴	کوزه	قرمز	متوسط	شن و ماسه	گلی قرمز	گلی قرمز	-	چرخ ساز	هخامنشی	عطایی، ۱۳۸۳: لوحه ۱۴ ش ۵۲
۵	کوزه	قرمز	متوسط	شن و ماسه	گلی قرمز	گلی قرمز	-	چرخ ساز	هخامنشی	عطایی، ۱۳۸۳: لوحه ۱۴ ش ۵۲
۶	کوزه	قرمز	متوسط	شن و ماسه	گلی قرمز	گلی قرمز	-	چرخ ساز	هخامنشی	عطایی، ۱۳۸۳: لوحه ۱۴ ش ۵۲
۷	نامشخص	قرمز	متوسط	شن و ماسه	گلی قرمز	گلی قرمز	-	چرخ ساز	-	-
۸	نامشخص	قرمز	متوسط	شن و ماسه	گلی قرمز	گلی قرمز	-	چرخ ساز	-	-
۹	کوزه	قرمز	متوسط	شن و ماسه	گلی قرمز	گلی قرمز	-	چرخ ساز	هخامنشی	عطایی، ۱۳۸۳: لوحه ۱۴ ش ۵۲
۱۰	کوزه دهانه گشاد	قرمز	متوسط	شن و ماسه	گلی قرمز	گلی قرمز	-	چرخ ساز	هخامنشی	کامبخش فرد، ۱۳۸۳: ۳۹۱

از بقایای بنای باستانی کوه گبری می‌توان حدس زد که کارکردی آیینی داشته و احتمالاً آتشکده‌ای کهن است. این احتمال با لایه‌ای از خاکستر که تمامی لایه زیر سطح دامنه این تل، به‌خصوص قسمت شرقی را پوشانده است، قوت بیشتری می‌یابد و احتمالاً نام‌گذاری این کوه‌چه به نام «تل خاکستر» به همین جهت بوده است.



تصویر شماره ۱۲ - لایه خاکستری که در تمامی دامنه شرقی کوه گبری وجود دارد.

در سمت شمال غربی این تپه و رو به دشت در منطقه نسبتاً گسترده‌ای آثار سوختگی زمین به صورت پراکنده به چشم می‌خورد که می‌تواند محل احتمالی کوه آتش باشد و با روایت فردوسی در شاهنامه در خصوص موقعیت قرارگیری کوه آتش همخوانی و انطباق دارد. لازم به ذکر است، تاکنون این منطقه و همچنین کوه گبری و مسیر تاریخی آن مورد کاوش باستانشناسی خصوصاً از منظر زمین باستانشناسی قرار نگرفته است.



تصویر شماره ۱۳ - آثار سوختگی در بخش شمال غربی کوه گبری

در خصوص کیفیت داستان ذکر شده از طرف ثعالبی و فردوسی در مورد گذر سیاوش از آتش این پرسش مطرح است که چرا هیچ‌یک از ایشان نامی از محل وقوع این اتفاق و شهر مورد اشاره منابع مکتوب، ابرقوه، نمی‌آورند؟ پاسخ به این پرسش به قدمت و تاریخ شهر ابرقوه باز می‌گردد. فردوسی در داستان «رفتن بهرام گور به نخجیرگاه و کشتن شیران» به صورت کاملاً آشکار از ابرقوه نام می‌برد،^{۳۳} اما پیش از این داستان، حتی در داستان‌هایی که در آنها به نام مناطقی در اطراف ابرقوه اشاره شده است، نامی از ابرقوه نیست.^{۳۴} این مطلب نشانگر آن است که بنیان شهر ابرقوه مربوط به دوران ساسانیان شاهنامه است و فردوسی که شاهنامه را براساس اسناد تاریخی سروده، به درستی در داستان سیاوش که مربوط به دوران کیانیان و پیش از ساسانیان است، نامی از ابرقوه نمی‌برد؛ بنابراین عدم اشاره فردوسی و ثعالبی به ابرقوه در ذکر داستان سیاوش به احتمال قوی به دلیل دوران تاریخی و توالی تاریخی داستان و اسناد مرتبط با آن است. پرسش دیگری که ممکن است درباره موقعیت مورد اشاره جکسون از محل گذر سیاوش از آتش وجود داشته باشد، این است که چرا بعضی منابع مکتوب که به آنها اشاره کردیم، محل تل سیاوش را در ابرقوه می‌دانند، در حالی که محل مورد اشاره جکسون در فاصله بیست کیلومتری^{۳۵} شهر ابرقوه قرار دارد؟ یکی از دلایل این اشتباه، می‌تواند عدم اطلاع کامل از موقعیت محل مورد اشاره باشد و اینکه احتمالاً برخی از منابع دست دوم، موقعیت محل مورد اشاره را به چشم خود ندیده و از روی اسناد تاریخی پیشین یا صحبت‌ها و گفته‌های مردم منطقه محل گذر سیاوش را در مکتوبات خود انعکاس داده‌اند. دلیل محتمل دیگر، می‌تواند به هم پیوستگی روستاها و شهرهای منطقه ابرقوه در روزگار اوج رونق و شکوفایی این شهر باشد؛^{۳۶} چراکه در روزگار رونق شهر ابرقوه آبادی‌های آن به هم پیوسته به نظر می‌رسد. دلیل دیگری که برای این موضوع وجود دارد به موقعیت این کوه تاریخی و آتشکده آن مربوط است. در دوران پیش از اسلام شهرهای مهم ایران آتشکده‌هایی در ورودی شهرهای مهم خود داشتند. آتشکده کوه گبری که در کنار مسیر اصلی راه باستانی شاهی بوده، به احتمال قوی چنین موقعیتی داشته؛ بنابراین در دوران پس اسلام همچنان جزئی از شهر محسوب می‌شده است. تنها مطلب بی‌پاسخی که در مورد منابع مکتوب داستان گذر سیاوش از آتش و تطبیق آن با محل احتمالی مورد اشاره جکسون باقی مانده است، گزارش سید محمدحسین خاتون‌آبادی در کتاب‌های جنگل مولی و العالم والتملن است. او در این دو منبع محل احتمالی تل سیاوش را در ده یا دوازده کیلومتری شمال غربی ابرقوه و در مجاورت روستای تیر ذکر می‌کند و در

مورد این تل خاکستر می‌گوید که در آنجا تونل طبیعی وجود دارد که زن‌های عقیم برای شفا یافتن، وارد آن می‌شوند و چند دقیقه آنجا توقف می‌کنند. به نظر می‌رسد، مطالب ذکر شده توسط خاتون‌آبادی حاصل بازدید مستقیم او از این محل نبوده، بلکه بر پایه گفته افراد محلی بیان شده است و با توجه به اینکه او اهل ابرقوه نبود، می‌تواند در جغرافیای نقل شده اشتباهی رخ داده باشد. اگر تصور کنیم جغرافیای صحیح مورد اشاره او نه در دوازده کیلومتری شمال غربی، بلکه در دوازده کیلومتری جنوب غربی روستای بداف بوده است، با این تصحیح، به همان جغرافیای مورد اشاره جکسون برای محل احتمالی تل سیاوش خواهیم رسید. دلیل دیگری نیز که برای تصحیح این مکان وجود دارد، جنبه تقدس این تل است؛ چراکه او در کتاب العالم والتمدن می‌گوید: «زن‌های عقیم می‌روند و در تونل طبیعی که آن تل دارد، وارد شده و نذر می‌نمایند که دارای اولاد شوند» (خاتون‌آبادی ۱، ۱۳۱۶: ۱۴) همچنین در کتاب جنگل مولی می‌نویسد: «زیر آن را سوراخ نموده و چند متری پیش رفته‌اند و از قدیم‌الایام معمول بوده و زن‌های عقیم و نازا به آنجا می‌روند و در داخل آن چند دقیقه صبر می‌کنند برای آستن شدن و به تجربه رسیده که مقتضی الامر می‌شود» (خاتون‌آبادی ۲، ۱۳۱۳: ۷۳) به نظر می‌رسد آنچه خاتون‌آبادی بدان اشاره می‌کند، دهلیزی است که در بالای تل مورد اشاره جکسون قرار دارد، زیرا در دامنه شمالی این تل تونلی حفر شده است که شباهت بسیار به گفته خاتون‌آبادی دارد.



تصویر شماره ۱۴ - تونل حفر شده در دامنه شمالی تل سیاوش که سید محمدحسین خاتون‌آبادی بدان اشاره می‌کند.

از دیگر مواردی که دلالت بر یکی بودن مکان مورد اشاره خاتون آبادی با تل مورد اشاره جکسون دارد، خاکستر بودن خاک این تل است، زیرا دامنه غربی این تل، همگی از خاکستر پوشیده شده است. همچنین اشاره خاتون آبادی به تل خاکستر، شباهت بسیار به گفته سید عبدالرحیم شریف در کتاب تاریخ و جغرافیای شهرستان آباده دارد که این کوه را «کوه خاکستری رنگ» می نامد. امروزه دامنه این تل، به خصوص در ضلع غربی آن کاملاً پوشیده از خاکستر است و با کنار زدن چند سانتی متر خاک سطحی^{۳۷} به لایه‌ای از جنس خاکستر می‌رسیم؛ بنابراین اشاره منابع مکتوبی که پیش از این ارائه گردید و خاتون آبادی و شریف نیز بدان صحنه می‌گذارند، در این باره کاملاً شبیه به نظر می‌رسد.^{۳۸}

۶. نتیجه گیری

در ابتدای این پژوهش به طرح این پرسش پرداختیم که مکان احتمالی رویداد گذر سیاوش از آتش بر طبق اسناد و مدارک مکتوب و مکمل در کجا قرار دارد؟ برای رسیدن به نتیجه این پرسش از منابع مکتوب و مکمل مختلفی بهره بردیم و در طی این پژوهش به سطوح مختلفی از جواب دست یافتیم؛ در نخستین سطح به این جواب رسیدیم که براساس تمام منابع مکتوب موجود، مکان احتمالی رویداد گذر سیاوش از آتش در منطقه‌ای به نام «ابرقوه» قرار دارد. با بررسی دقیق‌تر و بهره‌گیری از منابع مکتوبی که به محلی خاص در منطقه ابرقوه در مورد این داستان اشاره داشتند، به جغرافیایی احتمالی محدودتر و دقیق‌تری رسیدیم و با بررسی مناطق مورد اشاره و تجزیه و تحلیل داده‌ها از بین چهار منبع مکتوبی که به محلی خاص درباره گذر سیاوش از آتش اشاره داشتند به یک مکان خاص رسیدیم که به گزارش آبراهام والتاین ویلیامز جکسون در مورد این داستان ارتباط داشت. در ادامه محل مورد اشاره جکسون برای گذر سیاوش از آتش را با منابع مکملی که به جغرافیایی در همان محل اشاره داشتند، مقایسه کردیم. همچنین برای سنجش صحت محل احتمالی مورد اشاره به گزارش منابع مکملی چون شاهنامه فردوسی و تاریخ ثعالبی پرداختیم تا کیفیت داستان ارائه شده را با محل مورد اشاره جکسون راستی آزمایی کنیم. حاصل این سنجش، نه تنها به صحت مکان احتمالی رویداد مورد اشاره جکسون انجامید، بلکه ما را به درک بهتری از گزارش منابع مکمل در خصوص این رویداد راهنمایی کرد. همچنین با بررسی اطلاعات این منابع مکمل به مکان‌های تازه‌ای در جغرافیای داستان سیاوش دست یافتیم. در ادامه با

مقایسه محل مورد اشاره جکسون با منابع مکتوبی که پیش‌تر به آنها پرداخته بودیم به کاستی‌های منابع پیشین پی‌بردیم و به این نتیجه رسیدیم که بعضی از منابع مکتوب با وجود اشتباهات اندک به همان جغرافیای جکسون درخصوص این داستان اشاره دارند. حال با توجه به نتایج به‌دست‌آمده می‌توانیم به این پرسش ابتدایی پژوهش، پاسخی کامل و درخور بدهیم.

بر طبق منابع مکتوب و مکمل مکان احتمالی گذر سیاوش از آتش در نزدیکی شهر تاریخی ابرقوه و در بیست کیلومتری جنوب آن در کنار راه باستانی شهر اصطخر به ابرقوه و در مجاورت بخشی از رشته‌کوه‌های زاگرس مرکزی ایران قرار دارد. محل احتمالی گذر سیاوش از آتش در کنار تل و کوه‌چه‌ای ممتد قرار دارد که این دو در کنار هم فضای طبیعی مناسبی شبیه یک تماشاخانه طبیعی برای برگزاری این اتفاق ایجاد کرده‌اند. محتمل است، این مکان پس از گذر سیاوش از آتش برای مردم ایران بسیار مهم و محترم بوده و برفراز تل مشرف بر آن آتشکده‌ای برای گرامیداشت جایگاهی که در آن شرافت سیاوش از تهمت و دروغ پاک شد ساخته‌اند. این آتشکده قرن‌ها روشن بوده و تمامی مردمان منطقه و عابران با دیدنش یاد و خاطره سیاوش را گرامی می‌داشتند. با حمله اعراب و فتح ایران، محتمل است، مردمان خردمند این منطقه برای جلوگیری از تخریب این مکان محترم و مقدس، نام آن را از «کوه سیاوش» به «کوه ابراهیم» تغییر دادند تا همچنان سلامت و استوار باقی بماند. کوه سیاوش یا ابراهیم در دوره اسلامی نیز مورد احترام مردم ایران بوده و هرچند آتش آتشکده آن خاموش شده بود، به عنوان زیارتگاهی شفاعت‌بخش همچنان مورد تکریم مردمان قرار می‌گرفت و بسیاری از جغرافی‌دانان و نویسندگان و مستشرقین در مکتوبات خود بدان اشاره کرده‌اند. این مکان برای حدود چند دهه به فراموشی سپرده شده و در خاطرها گم شده بود و امید است این پژوهش زمینه‌ای فراهم آورد تا دوباره اهمیت و جایگاه خود را بازیابد. نتایج حاصل از این پژوهش می‌تواند شروع و فتح بابی برای پژوهش‌های دیگری در این زمینه باشد و دیدگاه پژوهشگران را نسبت به شاهنامه تغییر دهد تا درکنار توجه به جنبه‌های شعری و ادبی به جنبه‌های تاریخی شاهنامه نیز توجه لازم و کامل داشته باشند.

تقدیر و تشکر

جا دارد در انتهای این مقاله از لطف و عنایت آقایان محسن میرجانی (دکترای باستانشناسی) و سید فضل الله میردهقان (دکترای باستانشناسی و عضو هیأت علمی گروه ایرانشناسی دانشگاه بوعلی سینا، همدان) که در زمینه بررسی و اعلام نظر باستانشناسی آثار تاریخی مکشوفه به غنای این مقاله افزودند تشکر و قدردانی کرده و همچنین از زحمات و پراستار محترم مقاله سرکار خانم فاطمه محسن زاده و راهنمایی‌های بی‌دریغ جناب آقای دکتر جواد آقاجانی رئیس محترم دانشکده هنر دانشگاه علم و هنر یزد که در نگارش این مقاله ما را یاری کردند سپاسگزاری کنیم.

پی‌نوشت‌ها

۱. آن‌گونه که شاهنامه ابومنصوری و ابوالمؤید بلخی و بسیاری دیگر از آثاری از این دست فراموش شدند و امروزه جز ابیات بسیار اندکی از آنها باقی نیست.
۲. احمد بن محمد مهدی فاضل نراقی، دانشمند و مجتهد شیعه و نویسنده و شاعر سده دوازدهم ش.
۳. ترجمه متن از نگارنده
۴. زکریا بن محمد بن محمود قزوینی، جغرافی‌دان و دانشمند سده هفتم ش
۵. شهاب‌الدین ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی، مشهور به «یاقوت حموی» یا «یاقوت رومی»، جغرافی‌دان و تاریخ‌نویس عرب‌زبان یونانی‌تبار سده ششم و هفتم قمری است.
۶. نگارش کیخسرو به جای سیاوش می‌تواند به این دلیل باشد که سیاوش و کیخسرو، هردو، لقب یا صفت شخص هستند و نه نام اصلی این افراد و این صفت‌ها یا القاب به دلایل مختلف به این افراد نسبت داده شده است. همچنین این‌گونه نگارش می‌تواند حاصل منابع متفاوت در کتاب‌های مختلف باشد یا حاصل اشتباه نگارنده.
۷. ابراهیم (ع) مهم‌ترین پیامبر ادیان یهود، مسیحیت و اسلام است. پیروان این ادیان، او را نیای دینی خود می‌دانند. بر طبق منابع دینی ابراهیم در دوران پادشاهی به نام «نمرود» در شهر بابل به دنیا آمد و سرپرستی او به عمویش، آزر، که از محبوبان درگاه نمرود بود و به شغل بت‌سازی و بت‌فروشی مشغول بود سپرده شد. ابراهیم از آزر که برای او حکم پدر داشت، خواست تا بت‌پرستی را کنار بگذارد و خداپرستی پیشه کند، اما آزر نپذیرفت. کم‌کم آوازه ابراهیم که مخالف

بت پرستی است و خدای یگانه را می‌پرسد، در تمام شهر پیچید. ابراهیم که تصمیم داشت به قوم خود نشان دهد بت‌ها برای ایشان نفع و ضرری ندارند، در روز عید و هنگامی که همگان از شهر خارج شدند به بهانه‌ای به شهر بازگشت، به پرستشگاه بت‌ها رفت و تمام بت‌ها، به جز بت بزرگ را شکست. سپس تبری را که با آن بت‌ها را شکسته بود به دست بت بزرگ آویخت و از پرستشگاه بت‌ها خارج شد. مردم پس از بازگشت متوجه ماجرا و به ابراهیم مشکوک شدند. عاقبت ابراهیم را دستگیر کردند و عذای علیّه او و شهادت دادند، اما ابراهیم بت بزرگ را گناهکار و عامل این کار معرفی کرد تا مردم را متوجه ناتوانی بت‌ها کند. باین همه او به مرگ با آتش محکوم شد. نمرود دستور داد تا برای سوزاندن ابراهیم هیزم فراوانی فراهم کنند. در روز موعود نمرود و اطرافیانش در جایگاه بلندی انتظار سوختن ابراهیم را می‌کشیدند و ابراهیم را به وسیله منجنیق داخل آتش افکندند، ولی آتش بر او سرد و گلستان شد.

۸. از جمله این شباهت‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد: ۱ - هردو با ایمان راستینی که دارند، آتش را می‌پذیرند. سیاوش می‌پذیرد که با عبور از آتش صداقت و راستی و پاک‌دامنی‌اش آزموده شود و ابراهیم می‌پذیرد که خداپرست بماند و به آتش انداخته شود. ۲ - هردو به آتش سپرده می‌شوند. سیاوش برای آزمایش گناه‌کاری و ابراهیم برای محکومیت به مرگ. ۳ - هردو از آتش به سلامت می‌رسند. سیاوش به سلامت از آتش عبور می‌کند و آتش ابراهیم برای او تبدیل گلستان می‌شود. ۴ - سرانجام هردو پیروز می‌شوند؛ سیاوش بر سودابه که به او تهمت گناه‌کاری زده و ابراهیم بر نمرودی که او را محکوم به مرگ کرده است.

شخصیت سیاوش و ابراهیم (ع) نیز باهم شباهت‌هایی دارند، از جمله: هردو نرم‌خو و مهربان هستند؛ هردو خردمند و شجاع هستند؛ هردو پاک‌دامن و خداترس هستند؛ هردو به کردار نیک خود و جزای نیک پروردگار خود ایمان دارند و هردو جز از خداوند از کسی یاری نمی‌خواهند.

۹. پس از این نتیجه اولیه می‌توان دلایل بیان چنین اشتباهی را از منظر دیگری نیز مورد بررسی قرار داد؛ هرچند این بررسی در تسری درست بودن منظور مؤلفان در خصوص داستان گذر سیاوش از آتش در منطقه ابرقوه و اشتباه بودن داستان آتش برای ابراهیم (ع) تأثیری ندارد، ولی موجب روشن شدن دلایل بیان چنین مطلب ناصحیحی توسط عوام‌الناس در دوره حموی می‌شود. برای رسیدن به این هدف باید به اهمیت و جایگاه حضرت ابراهیم در دین اسلام در دوران ابتدایی اسلام، به خصوص دوران فتوحات اولیه پردازیم. از نظر اسلام حضرت ابراهیم (ع)، دومین پیامبر اولوالعزم، پس از نوح (ع) است و در سوره ابراهیم، نیای بزرگ مردمان عرب و مردم مکه، به خصوص قبیله قریش که پیامبر اسلام (ص) نیز از همین قبیله بود، شمرده می‌شود؛ بنابراین حضرت محمد (ص) از فرزندان اسماعیل و در نتیجه از فرزندان ابراهیم (ع) است؛ چراکه این ارتباط اجدادی از طریق اسماعیل، پسر ارشد ابراهیم، به اعراب می‌رسد. در منابع

اسلامی ابراهیم (ع) با همکاری اسماعیل خانه کعبه را که در نزد مسلمانان و اعراب جایگاه خاصی دارد، بنیان گذارد و یکتاپرستی را ترویج کرد. در قرآن بارها به سرگذشت ابراهیم (ع) اشاره شد. او اولین مسلمان است و بعضی منابع کلمه اسلام را برگرفته از تبعیت بی قید و شرط ابراهیم (ع) از خداوند می دانند. ابراهیم (ع) در قرآن با لقب «خلیل الله» به معنی دوست خدا، خوانده شده است. از نظر اسلام اسماعیل فرزند ابراهیم وارث اصلی او است و پیامبری، از طریق اسماعیل به فرزندانش و در نهایت به حضرت محمد (ص) می رسد. نام حضرت ابراهیم (ع) در ۲۵ سوره قرآن ۶۹ بار تکرار شده و در ۱۳ سوره از قرآن کریم درباره حضرت ابراهیم صحبت شده است. ۱۹۵ آیه قرآن در رابطه با ابراهیم (ع) است و سوره ای مستقل به نام «ابراهیم» نیز در قرآن وجود دارد.

در زمان فتوحات اولیه اسلامی که در دوران عمر اتفاق افتاد و بخش های بسیاری از هلال خصیب، یعنی بخش هایی از عراق، سوریه، فلسطین، شام و حتی شمال مصر امروزی به دست مسلمانان فتح شد، بیشتر مردمان این منطقه پیرو ادیان ابراهیمی بودند و مسلمانان فاتح با پیروان ادیان ابراهیمی، نه به عنوان کفار، بلکه به عنوان اهل کتاب، با بخشش و رأفت اسلامی برخورد و حتی در مواردی، بدون جنگ با ایشان صلح برقرار کردند. آثار مذهبی و تاریخی ایشان نیز برای مسلمانان مورد احترام بود و تا جای ممکن به بناهای مذهبی ایشان آسیب نمی رساندند، بلکه گاهی از سر احترام، این آثار را بازسازی می کردند؛ چراکه بسیاری از بناهای مذهبی اقوام یهود و مسیح با دین اسلام و نیای مشترک آنها، یعنی حضرت ابراهیم (ع) در ارتباط بود و برای مسلمانان نیز مقدس شمرده می شد. مشهورترین این بناها قبه الصخره است که برای سه دین ابراهیمی، یعنی یهود، مسیح و اسلام نقش و اهمیتی مهمی داشت؛ بنابراین پس از فتح، مورد تکریم مسلمانان قرار گرفت، اما در مورد ایران که مردمانش زرتشتی بودند، موضوع کاملاً متفاوت بود. آثار مذهبی زرتشتی هیچ ارتباطی با دین اسلام نداشت؛ بنابراین آثار مذهبی و تاریخی در نزد اعراب فاتح، نمادی از کفر بود که می بایست ویران گردد. ایرانیان هوشیاری که از رأفت و بخشش فاتحان مسلمان با ادیان ابراهیمی خبر داشتند، برای محافظت از آثار مذهبی - تاریخی خود نام آنها را تغییر می دادند و از نام هایی بهره می بردند که این آثار را در ارتباط مستقیم با ادیان ابراهیمی قرار می داد. از نمونه های روشن این نام گذاری ها می توان به مقبره کوروش کبیر در پاسارگاد اشاره کرد که در زمان فتح ایران به نام «مشهد مادر سلیمان» تغییر نام داد و موجب نجات این بنا از تخریب حتمی گردید، زیرا سلیمان از پیامبران یهود است و مقبره مادر او می توانست شامل رأفت اسلامی شود و تخریب نگردد. همچنین تخت سلیمان در تکاب و بسیاری نمونه های دیگر نیز وجود دارد. این نام گذاری های جدید گاهی با اطلاع از تاریخچه و گذشته بنا و تشبیه کردن آن به نمونه های ادیان ابراهیمی با اسامی خلاقانه، بسیار قابل پذیرش می گردید. داستان گذر سیاوش از آتش و نام گذاری آن به نام ابراهیم از این دست نام گذاری های

خردمندان و هوشمندان است. دقت نظر در نام‌گذاری و شباهت این بنا تا اندازه‌ای دقیق است که پس از گذشت چند سده برای مردم کاملاً قابل پذیرش به نظر می‌رسید، چون با اصل داستان واقعی هم‌خوانی داشته است.

۱۰. ابوبکر (ابوعبدالله) شهاب‌الدین احمد بن محمد بن اسحاق بن ابراهیم اخباری همدانی، معروف به «ابن فقیه همدانی» مورخ و جغرافی‌دان ایرانی در سده سوم ش و ابتدای سده چهارم ش.

۱۱. نوشته محمد بن علی بن حوقل، معروف به «ابن حوقل»، جغرافی‌دان سده چهارم ش.

۱۲. نوشته ابواسحاق ابراهیم بن محمد فارسی اصطخری، مشهور به «کرخی»، جغرافی‌دان و نقشه‌نگار برجسته ایرانی در سده چهارم ش.

۱۳. نوشته محمد بن احمد شمس‌الدین المقدسی، جغرافی‌دان سده چهارم ش.

۱۴. تألیف محمد بن نجیب بکران خراسانی است.

۱۵. حدود العالم من المشرق الی المغرب، کتاب فارسی در جغرافیا، متعلق به سده چهارم ق

۱۶. از شهاب‌الدین عبدالله (نورالله) بن لطف‌الله بن عبدالرشید خوافی، معروف به «حافظ آبرو»، تاریخ‌نگار و جغرافی‌دان مشهور ایرانی در عصر تیموری نام برد.

۱۷. نوشته محمدحسن خان مقلّم مراغه‌ای، ملقب به «صنیع‌الدوله» و «اعتمادالسلطنه».

۱۸. نوشته حاج حسن خان حسینی طیب فسایی فارسی شیرازی، معروف به «میرزا حسن فسایی».

۱۹. آبراهام والتاین ویلیامز جکسون، متخصص آمریکایی زبان‌های هندواروپایی و مستشرق معروف.

۲۰. نوشته سید محمدحسین بن محمود خاتون‌آبادی اصفهانی، متخصص به آزاد، شاعر، ادیب، خوشنویس و دانشمند معاصر در اصفهان.

۲۱. نوشته سید محمدحسین بن محمود خاتون‌آبادی اصفهانی.

۲۲. نوشته سید محمدتقی مصطفوی باستان‌شناس، نویسنده و مترجم ایرانی.

۲۳. نوشته سید عبدالرحیم شریف

۲۴. نوشته پرویز ورجاوند

۲۵. نوشته ایرج افشار یزدی

۲۶. ابرقوه شهری است باستانی در استان یزد، در کشور ایران. از این شهر در کتاب‌های تاریخی با نام‌هایی چون ابرکوه، ابرقوه، ابرکو، ابرقو، برکوه، ورقو یا ورکوه نام برده شده است. این شهر از گذشته‌های دور تا اواسط دوره قاجار جزئی از کوره یا خوره اصطخر فارس محسوب می‌شده

است. نام این شهر در شاهنامه فردوسی بارها تکرار شده است که نشانگر قدمت و اهمیت تاریخی این شهر است. ابرقو در منابع جغرافیایی تقریباً در وسط راه اصطخر به یزد قرار دارد. این شهر تا پیش از تغییر مسیر اصلی جاده ادویه رونق بسیار داشت، اما پس از آن و همچنین بعد از حمله مغولها و افغانها، به کلی رونق گذشته را از دست داده است.

۲۷. عدم گزارش دهی دقیق از این مکان، دو دلیل عمده دارد، اول آنکه در زمان بعضی از این مؤلفان و جغرافی دانان، این محل به اندازه ای مشهور و معروف بوده که ایشان هرگز گمان نمی کردند زمانی فرابرسد که این مکان به فراموشی سپرده شود و در خاطر و اذهان مردم پاک گردد؛ بنابراین به شرح موقعیت این مکان معروف پرداختند و بیان چنین مطلبی را تکرار مکررات می دانستند. دوم آنکه دسته ای از این نویسندگان به مکان این رویداد واقف نبوده اند و تنها گزارشی از آن را، از زبان مؤلفان و جغرافی دانان گذشته ذکر کرده اند.

۲۸. عامه مردم شهر ابرقوه آن را «کوه صفه» می نامند.

۲۹. نگارنده برای روشن شدن منظور ایشان، در سال ۱۴۰۰ش به شهر ابرکوه و منطقه مورد اشاره در کوه سفید رفته. توصیف آن بدین شرح است: کوه سفید یا کوه صفه، کوهی است در نزدیکی شهر ابرقوه که در جنوب شرقی این شهر قرار دارد. این کوه در طول جغرافیایی E: 53-18.27 و عرض جغرافیایی N:31-07.20 قرار دارد و به سبب رنگ سفید خاک و سنگ آن به «کوه سفید» یا «صفه» در میان مردم شهرت دارد. بر فرار این کوه بنایی تاریخی قرار دارد که مربوط به پیش از اسلام است. همچنین در کوه مجاور سفیدکوه، چند قسمت دیوار خشتی و یک حوض سنگی باقی مانده است که نشان دهنده وجود یک قلعه تاریخی مربوط به دوره پیش از اسلام (احتمالاً هخامنشی) است، اما محل مورد اشاره هیچ نشانه ای از وقوع رویداد گذر سیاوش از آتش را ندارد. همچنین با مطالب داستان سیاوش در منابع مکتوبی که پیش از این اشاره شد نیز هم خوان نیست و تفاوت فاحشی با مطالب ذکر شده در دو کتاب جنگل مولی و العالم و التمدن، نوشته خاتون آبادی و مکان مورد اشاره جکسون در کتاب ایران در گذشته و حال (سفرنامه جکسون) دارد.

۳۰. مطالب این دو منبع پیش از این ذکر شده است.

۳۱. او در تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۱۲۸۴ش از شیراز به قصد شهر یزد، به راه افتاد و از مسیر شیراز، تخت جمشید، پاسارگاد، مشهد مرغاب، دهبید، خانه خوره، ابرقوه و دهشیر به یزد رفت. این مسیر همان مسیر تاریخی است که از هزاران سال پیش از آن، استفاده می شد و بخشی از مسیر راه شاهی بود. گفتنی است این مسیر تاریخی با مسیر جاده آسفالتی که امروزه از شیراز به ابرقوه و یزد می رود و از دو راهی سورمق و روستای فراغه عبور می کند، متفاوت است. جکسون در طی

این مسیر پس از گذشت دو روز و در صبح روز سوم سفر، یعنی در ۲۸ اردیبهشت ۱۲۸۴ش با عبور از گردنه کوهستانی و تنگه پوزه سیاه به سمت شهر ابرقوه رفت.

۳۲. در اینجا یک پرسش مطرح می‌شود. با توجه به اطلاعاتی که جکسون در اختیار ما قرار می‌دهد و موقعیت محلی که در نزدیکی روستای بداف ابرقوه و جایی نزدیک کوه‌های زاگرس و در کنار راه باستانی اصطخر به ابرقوه قرار دارد آیا می‌توان نشانه‌ای از محل مورد اشاره او در منابع مکتوب یا در جغرافیای امروزی محل یافت؟

۳۳.

بگوید که در شهر برقوه و جز	گر از گوهر و زر و دیبا و خنز
برفتند بازارگانان شهر	ز جز و ز برقوه مردم دو بهر
ز برقوه و از نامداران جز	بردند بسیار دیبا و خنز

۳۴. مانند داستان فرود که هر چند در آن از کلات، سپید کوه، سیاه کوه، جرم، میم، کلات و کاسه رود که همگی در اطراف ابرقوه امروزی هستند، نام برده می‌شود، نامی از این شهر به میان نمی‌آید. برای کسب اطلاعات بیشتر بنگرید به: کتاب خاستگاه سیاوش، نوشته محمدحسین صالحی.

۳۵. فاصله مستقیم منظور بوده، نه فاصله جاده‌ای

۳۶. تا ابتدای قرن دهم ق به دلیل عبور شریان اصلی جاده ادویه از این منطقه، این شهر و مناطق اطراف آن گسترده و به هم پیوسته بودند. گفتنی است از حدود ابتدای قرن دهم ق مسیر اصلی کاروانی ایران که از ابرقوه می‌گذشت، تغییر کرد و شهر ابرقوه و روستاهای پرنوق اطراف آن به کلی رونق خود را از دست دادند.

۳۷. این لایه چند سانتی متری احتمالاً در اثر ریزش قسمت‌های فوقانی روی لایه خاکستر ایجاد شده است.

۳۸. وجود این لایه خاکستر در تل مورد اشاره جکسون می‌تواند دو دلیل داشته باشد: اول به خاطر آتشکده‌ای که بالای این تل وجود داشت و جکسون نیز به آن اشاره می‌کند. خاکسترهای موجود در دامنه این تل می‌تواند حاصل از آتش این آتشکده باشد که برای حدود هزار سال روشن بود و خاکسترهای حاصل از سوخت آتش آن به این دامنه ریخته است. دلیل دیگری که می‌توان برای وجود این خاکسترها بر سطح این تل، به خصوص بر دامنه غربی آن ذکر کرد به داستان گذر سیاوش از آتش بازمی‌گردد. این خاکسترها می‌تواند حاصل انتقال خاکسترهای آتش عظیمی باشد که برای عبور سیاوش تدارک دیده بودند که به وسیله باد بر دامنه غربی این تل انباشته شده است. گفتنی است دامنه غربی این تل در مسیر بادهای اصلی این منطقه قرار دارد که از شمال -

مطالعه بینامتنی جغرافیای تاریخی ... (محمود اشعاری و محمدحسین صالحی) ۴۳

غربی به سمت جنوب شرقی می‌وزند؛ بنابراین انتقال خاکسترهای به‌جامانده از این آتش عظیم کاملاً ممکن است.

کتاب‌نامه

- ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله ۱۳۷۰. المسالك و الممالک. حسین قره‌چانلو. چاپ اول. تهران: چاپخانه مه‌ارت.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم ۱۳۴۰. مسالک و ممالک. تهران: بنیاد ترجمه و نشر کتاب.
- افشار، ایرج. یادگارهای یزد ۱۳۷۴. چاپ دوم. جلد ۱. یزد: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و خانه کتاب یزد.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان ۱۳۶۷. مرآة البلدان. جلد ۱. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- الحموی، شهاب‌الدین ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله ۱۳۸۰، معجم البلدان، (ترجمه) علینقی منزوی، ۲ جلد، سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه) - تهران.
- المقدسی، محمد بن احمد شمس‌الدین ۱۳۶۱. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم. علینقی منزوی. جلد ۱. تهران: انتشارات مؤلفان و مترجمان.
- بکران، محمد بن نجیب ۱۳۴۲. جهان‌نامه. تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا.
- بن حوقل، محمد بن علی ۱۳۶۶. صورة الارض (سفرنامه ابن حوقل). جعفر شعار. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- بیرمی، حانیه ۱۳۸۹. جغرافیای شاهنامه از کیومرث تا کیخسرو. مشهد: آستان قدس رضوی.
- سیدی فرخند، سید مهدی ۱۳۹۹. فرهنگ جغرافیای تاریخی شاهنامه. تهران: نشر نی.
- تعالی، ابومنصور عبدالملک ۱۳۶۸. غرر أخبار ملوک الفرس و سیرهم (تاریخ ثعالی). مجتبی مینوی. تهران: نشر نقره.
- رازی، امین احمد ۱۳۷۸. هفت اقلیم. جلد ۱. تهران: انتشارات صداوسیما جمهوری اسلامی ایران سروش.
- شریف، سید عبدالرحیم ۱۳۴۵. تاریخ و جغرافیای شهرستان آباد. تهران: چاپخانه موسوی.
- جکسون، آبراهام ویلیامز ۱۳۵۲. ایران در گذشته و حال (سفرنامه جکسون). منوچهر امیری - فریدون بدره‌ای. تهران: انتشارات خوارزمی.
- جنیدی، فریدون ۱۳۹۰. زندگی و مهاجرت آریائیان بر پایه گفتارهای ایرانی. تهران: نشر بلخ.
- جنیدی، فریدون ۱۳۹۲. داستان ایران بر بنیاد گفتارهای ایرانی. تهران: نشر بلخ.

- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله ۱۳۷۵. جغرافیای حافظ ابرو، جلد ۲، تهران: میراث مکتوب
خاتون‌آبادی، سید محمدحسین ۱۳۱۶. العالم و التمدن. چاپ نشده است.
خاتون‌آبادی، سید محمدحسین ۱۳۱۳. جنگل مولی. چاپ نشده است.
صالحی ابرقویی، محمدحسین ۱۳۹۳. خاستگاه سیاوش. یزد: انتشارات مشروطه
عطایی، محمدتقی. ۱۳۸۳: معرفی سفال هخامنشی حوضه خلیج فارس: بررسی روشمند
طبقه‌بندی شده باروی تخت جمشید، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت‌مدرس،
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
فاضل نراقی، احمد بن محمد مهدی ۱۳۸۰. خزائن. جلد ۱. قم: مؤسسه انتشارات قیام.
فضایلی، حبیب‌الله ۱۳۶۰. اصحاب رس. اصفهان: انتشارات میثم تمار.
فسایی، حسن بن حسن ۱۳۸۲. فارس‌نامه ناصری. جلد ۱ و ۲. تهران: امیرکبیر.
قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود ۱۳۷۳. آثا البلاد و اخبارالعباد. جهانگیر میرزا قاجار. تهران:
انتشارات امیرکبیر.
کامبخش فرد، سیف‌الله (۱۳۸۳): سفال و سفالگری در ایران: از ابتدایی نوسنگی تا دوران معاصر،
تهران: انتشارات ققنوس
مصطفوی، محمدتقی ۱۳۴۳. اقلیم پارس (آثار تاریخی و اماکن باستانی فارس). جلد ۱، تهران: نشر
اشارت.
ناشناس ۱۳۶۲. حدود العالم من المشرق الی المغرب. تهران: کتابخانه طهوری.
ورجاوند، پرویز ۱۳۵۶. «سیروسفری کوتاه در ابرقو». مجله بررسی‌های تاریخی، شماره ۷۳.
همدانی، ابوبکر احمد بن محمد اسحاق ۱۳۴۷. البلدان. ح - مسعود. تهران: انتشارات بنیاد
فرهنگ ایران.